



سرنوشت نکبت‌بار یک گانگستر سیاسی؛ مهدی هاشمی، آغاز و پایان یک مرداب

غلامرضا خار کوهی^۱

اشاره

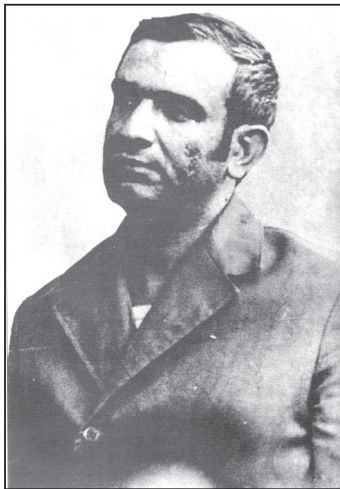
سرگذشت سید مهدی هاشمی با بسیاری از زندگی‌نامه‌ها متفاوت است. زندگی او شبیه گانگسترهای قرن هجده اروپا بود. وجود او آکنده از خودخواهی، قدرت‌طلبی و نفرت از مردم بود. به راحتی مخالفان خود را تهدید به مرگ می‌کرد و اگر شرایط فراهم می‌شد این تهدید را عملی می‌ساخت. به همین لحاظ فراز و فرود زندگی او آینه عبرتی است برای کسانی که خشونت و خونریزی را مبنای مجادلات سیاسی قرار می‌دهند و دین را ابزار تمایلات حیوانی خود ساخته و از جبهه حق جدا شده و باطل را آرمان فعالیت‌های اجتماعی خود می‌سازند. این مقاله مروری بر زندگی این گانگستر سیاسی است. نه از این جهت که این زندگی ارزش تاریخی دارد بلکه از آن جهت که مهدی هاشمی‌های دیگر که کم نیستند، در تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، از سرنوشت نکبت‌بار این گانگستر عبرت بگیرند. بدون شک آنچه در این مقاله آمده قطره‌ای از دریای گفتنی‌هاست؛ زیرا شرح مبسوط روش‌ها، شگردها

۱. تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان

و شیپنت‌های او در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در اصفهان، قم و تهران و نهاد نهضت‌های آزادی‌بخش خارج از کشور و از همه مهمتر در بیت شیخ حسینعلی منتظری در دوران قائم‌مقامی، جعبه سیاهی است که رمز‌گشایی آن ظرفیتی فراتر از یک مقاله می‌طلبد.

شناسایی اولیه

مهدی هاشمی فرزند سید محمد، متولد سال ۱۳۲۳، اهل قهدریجان استان اصفهان است. خانواده‌اش مذهبی و پدرش از روحانیون منطقه بود و افرادی مثل حسینعلی منتظری در سال‌های آغازین طلبگی نزد او تحصیل کرده‌اند. سید مهدی در سال ۱۳۳۰ وارد دبستان «جلالی» شد و پس از پایان دوره ابتدایی، با اصرار پدرش در سال ۱۳۳۶ راهی حوزه علمیه «جده بزرگ» اصفهان گردید. سال ۱۳۴۱ به توصیه برادر بزرگترش سید هادی که ساکن قم بود و بعدها داماد حسینعلی منتظری شد، به این شهر عزیمت کرد و در مدرسه حجتیه به ادامه تحصیل علوم اسلامی پرداخت.^۱ شروع درس او در قم مصادف با آغاز نهضت امام خمینی علیه رژیم پهلوی و قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بود، که تأثیر زیادی در بینش سیاسی عموم طلاب قم و بیداری آنها داشت. او چندی بعد متأثر از این فضای انقلابی، به مسائل سیاسی و مبارزاتی علاقه‌مند شد و به مطالعه منابع غیراسلامی و غیر شیعی پرداخت و به تدریج اندیشه‌های التقاطی در ذهن او شکل گرفت.^۲



مبانی فکری سید مهدی هاشمی

آنچه شخصیت و سرنوشت سیاسی سید مهدی هاشمی را رقم زد مبانی فکری او بود که از اواسط دهه چهل تا اواسط دهه پنجاه شکل گرفت. در این دوره او رؤیاهای آشفته‌ای داشت و دچار مشکل در انتخاب هدف، روش و ابزاری بود که خود با خامی و بی‌تجربگی برگزید، بی آن که با نیک‌اندیشان مشاوره نماید یا راه رفته نیکان را دنبال کند. به این ترتیب، او در اوج جوانی بنیان فکری‌اش را کج نهاد و حاصل آن مردابی بود که خود برای خود ساخت

۱. برخی از اعداد تاریخی تقریبی است.

۲. غلامرضا خارکوهی، فراز و فرود آیت‌الله منتظری، در دست انتشار.

و هرگز از آن رها نشد. او در اعترافاتش اذعان کرده که قبل و بعد از پیروزی انقلاب دچار «انحراف و لغزش‌های فکری» بوده و این انحرافات را در سه محور بیان می‌کند:

الف. نپیمودن راه صحیح برای دستیابی به تفکر اصیل اسلامی؛

ب. نپر داختن به تهذیب نفس؛

ج. عدم توازن و اعتدال در بینش‌ها و گرایش‌ها و کنش‌ها.^۱

سید مهدی هاشمی زندگی را چیزی جز سیاست، سستیز و تزویر نمی‌دید. سخنرانی‌ها و مقالات و درس‌های او گویای این واقعیت است که برداشت او از تشیع، نسبتی با آموزه‌های مکتب اهل بیت نداشت. از دیدگاه او اسلام و تشیع، تنها «مکتب‌ستیز» است، و تعلیم و تربیت، زهد، عرفان، اخلاق، آرامش و امنیت در این مکتب جایی ندارد. حتی ابعادی از زندگی ائمه همچون یاری مستمندان، عدالتخواهی، زهد‌گرایی و سایر صفات والای اخلاقی آنها را سعی می‌کند از این جنبه تحلیل و تفسیر نماید؛ در حالی که اسلام و تشیع، مکتب جامعی است که به همه ابعاد وجودی انسان و همه نیازهای جامعه توجه دارد.^۲

سید مهدی هاشمی قیام امام حسین (ع) را صرفاً یک واقعه سیاسی و فاقد جنبه‌های غیبی و ماورایی ارزیابی می‌کرد. نوارهای درسی، سخنرانی‌ها و نوشته‌های او، بی‌تفاوتی و احیاناً مبارزه عوامل باند وی با عزاداری حسینی، برافراشتن پرچم سرخ به جای کتیبه سیاه، و عدم تقید او به روضه‌خوانی در منبرهایش،^۳ شواهدی بر این ادعاست.^۴ البته او در هر مجلس و منبری دیدگاه علمای شیعه را در مورد حرکت امام حسین (ع) زیر سؤال می‌برد.

سید مهدی هاشمی در صفحه ۳، جلد ۷ پرونده خود می‌گوید:

ضعف معنویت و اخلاق اسلامی [در من]... مزید بر علت‌ها شده بود و توجه‌ام به خدا و معنویات کاسته شده بود، و لذا [من] در محاسبات اسلامی و برداشت از روایات اسلامی دچار ابتدال و لغزش‌های فراوان گشتم.^۵

سید مهدی در اصفهان پیرو تفکرات روحانی گمراهی به نام سید جواد غروی اصفهانی بود و قبل از انقلاب مکرر در منبرهای او شرکت می‌کرد و او را «استاد عالیقدر» خود می‌دانست.

۱. نوار شماره یک بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.

۲. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، ریشه‌های انحراف، اداره کل اطلاعات استان اصفهان، بهمن سال ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۴-۳۵.

۳. سید مهدی هاشمی چون مجلس به لباس روحانیت بود گاهی در مجالس به منبر می‌رفت و سخنرانی می‌کرد.

۴. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ص ۳۴.

۵. همان، ص ۳۱.





غروی افکاری شبیه به وهابیون داشت.^۱ امام خمینی در سال ۱۳۴۹ فتوا داده بود که «حضور در جماعت و منبر این شخص حرام و موجب گمراهی» است، و آیت‌الله خویی «شخص مزبور را از مصادیق واضحه ضال و مُضل» معرفی کرده بود.^۲

سید مهدی هاشمی با اشاره به این که در آن دوره، سید جواد غروی اصفهانی در انحطاط فکری‌اش بیشترین تأثیر را داشته، می‌گوید:

ایمان و اعتقاد به افکار و اندیشه‌های آقای غروی در اصفهان که برداشته‌ها و استنباطات شاذی از اسلام داشت، و از سوی دیگر تأثیر گذاری الگوهایی نظیر انقلاب مصر و چین و ویتنام، نقطه کجروی و کج‌اندیشی - ولو به صورت خفیف - [در من] منعقد کرده است... در آن زمان تعبدها و پاکمنشی‌های بسیاری سقوط کرده، تا آنجا که بدبینی به دعا و گریه و روضه اباعبدالله‌الحسین (ع) و فاصله گرفتن با اسلام و فقه سنتی و روحانیون سنتی، و از آن طرف گرایش به استدلال و تعقل محض و ارایه بینش‌های مدرن اسلامی از آیات و روایات، و جست‌وجوی دلیل برای مبارزات مسلحانه و کار تشکیلاتی، به صورت یک جو عمومی در آمده بود. بیماری التقاط و برداشته‌های سطحی از قرآن و روایات اساس حرکت فکری مان شده بود... در آن شرایط روش‌هایی را در بحث‌های خود می‌پذیرفتم که نام آن امروز التقاط است.^۳

۱. آنها جماعتی بودند با ماهیت وهابی، که بسیاری از عقاید مذهب شیعه را خرافی می‌دانستند و به انکار ادعیه ائمه، غیبت امام زمان (عج)، معجزات ائمه، رد معراج جسمانی پیامبر (ص)، حرام کردن تقلید از مراجع، و بدبین کردن مردم نسبت به اسلام و روحانیت می‌پرداختند و حتی زیارت امام رضا (ع) را گورپرستی می‌دانستند و مخالف زیارت ائمه و سفر کر بلا بودند. جشن و چراغانی برای میلاد ائمه و ساختن حسینیه و اماکن مشابه آن را بدعت می‌پنداشتند و نامگذاری «حسین» را روی فرزندان منع می‌کردند. عصمت حضرت فاطمه زهرا (س) و مسئله شفاعت را منکر می‌شدند، وجود شیطان، وجود ملک، لیله‌القدر، علم امام، و سجده بر تربت امام حسین (ع) را انکار می‌کردند و از قرآن یک تفسیر صرفاً تعقلی ارایه می‌کردند. گرچه آنها مذاهب تشیع و تسنن را بدعت می‌دانستند، اما همه تهاجمشان به تشیع بود و تمام تلاش آنها بر کمرنگ کردن جایگاه ائمه و فرهنگ تشیع در جامعه متمرکز بود. آنها مخالف نظریات عامه علما و روحانیت درباره احکام اسلامی بودند و حتی در هنگام فوت آیت‌الله‌العظمی بروجردی ابراز خوشحالی می‌کردند و به یکدیگر تبریک می‌گفتند و شیرینی پخش می‌کردند. به طوری که این تفکر موجب انحراف افراد زیادی و ایجاد دو دستگی بین مردم مسلمان و اتخاذ موضع خصمانه علیه علمای اسلام شد. رژیم پهلوی نیز از این گروه در منطقه اصفهان حمایت و روحانیون مخالف آنها را ممنوع‌المنبر می‌کرد. رک: همان، ص ۴۱-۳۷.

۲. همان، ص ۴۰-۳۹.

۳. پرونده سید مهدی هاشمی، ج ۷، ص ۳.



آیت‌الله شمس آبادی یکی از مقتولان باند مهدی هاشمی

باند سید مهدی هاشمی حتی آیت‌الله شمس آبادی را تحت تأثیر افکار وهابی منش آقای غروی اصفهانی به قتل رسانده بودند^۱ علاوه بر این، سید مهدی تحت تأثیر افکار سیاسی و مذهبی سید قطب - روحانی انقلابی اهل تسنن مصر - و گروه اخوان المسلمین قرار داشت و در کتاب تفسیر قرآن سید قطب، او بیشتر آیات جهاد اسلامی را بررسی می‌کرد. سید قطب در تفسیر قرآن مشرب تفسیر به رأی داشت و تنها آرا و افکار او را مطلق می‌دانست و روش و نگاه او را می‌پسندید. چنان که خود می‌گوید: «در تعقل و تعبد، من روشی داشتم که سید قطب در تفسیر ابعاد سیاسی - اجتماعی قرآن داشت.»^۲

سید مهدی هاشمی می‌گوید:

یک عامل دیگر از زمانی شروع شد که ما به [بررسی و مطالعه] منابع خارجی بیشتر مشغول شدیم، یعنی کتاب‌های دانشمندان اسلامی را که اکثراً اهل سنت هستند... اعم از سید قطب و الازهر یا اردن یا لبنان یا الجزایر، که طبیعتاً بر خورد آنها، دیدگاه‌های آنها... حالت سمبل برای ما ایجاد کرده بود.^۳

۱. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۵۷-۵۶.

۳. همان، ص ۵۹.



او در حالی اندیشه‌های خود را از علمای اهل سنت اخذ و از آنها تمجید می‌کرد که روحانیون بزرگ شیعه را - به اتهام کهنه‌گرا بودن - زیر سؤال می‌برد. به طور مثال او در سخنرانی مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۲۴ در جمع طلاب جوانی که می‌خواستند اولین سال تحصیلی خود را آغاز کنند و با دنیایی از تعبد و علاقه به فضای ملکوتی حجره‌ها وارد شوند، به سخنرانی پرداخت و شروع به بدگویی از روحانیت کرد. او گفت:

متأسفانه در طول تاریخ، یک عده از روحانیون به خاطر بی‌تقوایی و ضعف مادی و ضعف تقوارو آوردند به این قطب‌های ضد مردمی و غیر مردمی، [در نتیجه] به مرور زمان یک نوع فقاقت غیر مردمی در فقه ما و در حوزه‌های ما شکل گرفته. همین بازی‌هایی که الان می‌بینید و گاه بی‌گاه زمزمه‌اش بلند می‌شود، این ریشه‌های واقعاً سیاسی دارد و ریشه‌های اقتصادی دارد... یک زمانی آنقدر گرایش روحانیت به سلاطین زیاد بوده که شما در اوایل بسیاری از کتب می‌بینید که علمای ما از سلاطین زمان آنقدر تعریف می‌کنند مثل این که - نعوذ بالله - از امام زمان تعریف می‌کنند... مرحوم ملاهادی سبزواری از متکلمین و فلاسفه بنام و مشهور مذهب ماست و از متأخرین مذهب ما هم هست و لیکن خُب با حکومت زمان با ناصرالدین شاه خیلی نزدیک بودند... یعنی این طوری بوده، حتی خوبان ما هم با اینها مألوف بودند و مأنوس بودند.^۱

او در این سخنرانی همه علمای تشیع را وابسته به دربار پادشاهان و سلاطین و سرمایه‌داران معرفی می‌کند! چون نسبت به علما و بزرگان تشیع بدبین بود. چنان که خود در اعترافاتش می‌گوید:

ما به دنبال همان بینش نوگرایی و تجددطلبی در مسائل اسلامی که از مرحوم [دکتر علی] شریعتی و سایر الگوهای خارجی گرفته بودیم، یک حالت بی‌حرمتی و بی‌اعتمادی حس می‌کردیم در خودمان نسبت به شخصیت‌های گذشته اسلام و تشیع.^۲

البته قبل و بعد از پیروزی انقلاب، مطالب مختلفی از سید مهدی هاشمی درباره جهان‌بینی اسلامی، شهادت، ایمان، عمل صالح، مقاومت، خلق عظیم، تمحیص، شناخت، جهاد اکبر، ۱۵ خرداد، اخلاق اسلامی و... یا به صورت کلاس و سخنرانی ارایه یا در قالب مقاله منتشر

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. نوار شماره یک بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.

شد. به طور مثال ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی - احتمالاً سال ۱۳۵۵ - سخنرانی مفصلی درباره «شهادت» انجام داده که یک بحث تحلیلی و مستند به شواهد تاریخی و آیات قرآن است و با مسائل سیاسی روز و مبارزه علیه رژیم پهلوی ترکیب کرده است. ولی سر و ته برخی نکات آن گنگ و نامفهوم است و بیشتر بازی با کلمات می‌باشد. این بحث ظاهراً با ویرایش جدید در اوایل پیروزی انقلاب به صورت جزوه‌ای در قطع رقعی - در ۲۸ صفحه - به چاپ رسید. مطالب این جزوه نشان می‌دهد که سازمان تفکر او «هدفی» است. او اسلام را یک هدف انقلابی می‌داند و برای تحقق آن چهار ابزار انقلابی معرفی می‌کند: قلم، بیان، عمل و خون.^۱ او می‌نویسد:

تناسب وسیله و هدف ایجاب می‌کند، اسلام را که کلاً یک «هدف انقلابی» است مربوط به یک وسیله انقلابی بدانیم. وسایل و افزاری که سازندگی مکتب نورانی اسلام را می‌تواند تأمین کند عبارت‌اند از: قلم، بیان، عمل و خون.^۲

او در ادامه ضمن ارایه شواهدی از آیات قرآن و مثال‌های تاریخی و تطبیق آن با افکار خود، می‌نویسد:

بنابر این قاعده، مکتب اسلام پس از توسل به قلم، بیان و عمل، به خون و دامن شهادت چنگ می‌زند.^۳

در خرداد سال ۱۳۵۸ مقاله‌ای از سید مهدی هاشمی تحت عنوان «۱۵ خرداد سر آغاز انقلاب اسلامی ایران» در نشریه انجمن اسلامی دانش آموزان قم منتشر شد که سیری از رویدادهای نهضت امام را از اول فروردین سال ۱۳۴۲ تا کشتار ۱۵ خرداد آن سال ترسیم نموده و در پایان نوشته است:

۱۵ خرداد برخلاف پاره‌ای تحلیل‌های مغرضانه که گروه‌های روشنفکر آن زمان ارایه می‌دادند، نقطه عطفی در مبارزات انقلابی ملت مسلمان ایران به شمار رفته و ابعاد گوناگون سیاسی - ایدئولوژیک نهضت را به طور کامل نمایان ساخت. چه آن که نشان داد، توده محروم ایران به طور همه‌جانبه به ندای پیشوای انقلاب پاسخ داده و نغمه‌های وحی خدا بر دل‌ها نشسته و

۱. سید مهدی هاشمی، شهادت، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴.





اقشار مردم با حُسن ظن از نهضت اسلامی استقبال می‌کنند.^۱ او در ۲۹ تیر سال ۱۳۶۰ در مصاحبه مفصلی که درباره شهید محمد منتظری داشت، خود را یکی از بنیانگذاران اولیه سپاه پاسداران در اوایل پیروزی انقلاب معرفی کرد که همراه شهید منتظری، کلاهدوز، سرهنگ نامجو و دکتر آیت در گارد دانشگاه تهران یکی از بخش‌های سپاه را تشکیل داده‌اند.^۲

سید مهدی هاشمی در سخنرانی خود تحت عنوان «نقش اراده، علت و معلول» تنها «آشنایی به زبان عربی» را برای شناخت احکام سیاسی، اخلاقی و اقتصادی قرآن کافی می‌داند!^۳ او با این سطحی‌نگری، جلسه تفسیر قرآن برگزار می‌کرد که مدت‌ها به طول انجامید.^۴ شیوه تدریس او در این جلسات به گونه‌ای بود که نسل جوان را به نقطه‌ای سوق می‌داد که جز سطحی‌نگری، برداشت صریحاً تعقلی، حذف تعبد و معنویت و در یک کلمه جز «التقاط» نتیجه دیگری نداشت. او می‌خواست در کوتاه‌ترین زمان شیوه تفسیر قرآن را به طلبه‌ها و دانشجویان جوان بیاموزد. ادعای سید مهدی هاشمی در خصوص شیوه جدید تفسیر قرآن، سفسطه و تحریفی آشکار و روشی غیر کارشناسی بود.^۵

او در سخنرانی دیگری به نام «رازهایی از حج»، تصویری از استطاعت ارایه می‌دهد که هم خلاف قرآن و سنت است و هم خلاف فتوای فقها و مفسران وحی.^۶ او سخنرانی‌های دیگری به نام «تجسم عاشورا» و «شخصیت کودک» دارد که هر یک قابل نقد است.^۷

اصل تضاد از اصول دیالکتیک است و حاوی دو قانون: «هر پدیده‌ای حاوی تضاد است» و «هر حرکتی به علت تضاد است». بطلان این اصل و نظریه مارکسیستی که گروه‌های چپ و التقاطی مثل سازمان مجاهدین خلق و جنبش مسلمانان مبارز (امتی‌ها) و... در تحلیل‌های خود از آن بهره می‌جستند، به اثبات رسیده است. اما سید مهدی هاشمی وقایع تاریخ اسلام و برخی از مفاهیم قرآن را بر مبنای این اصل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد. از جمله در سخنرانی‌های خود تحت عناوین: «اتحاد و اختلاف از دیدگاه اسلام»، «تضاد حق و باطل عامل

۱. «۱۵ خرداد سرآغاز انقلاب اسلامی ایران»، سید مهدی هاشمی، نشریه انجمن اسلامی دانش‌آموزان قم، خرداد سال ۱۳۵۸، ص ۱۰.

۲. *فرزند اسلام و قرآن*، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۲، دفتر دوم، ص ۱۰۴۰.

۳. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص ۵۰.

۴. حداقل برگزاری ده جلسه از درس «تفسیر قرآن» سید مهدی هاشمی را ما اطلاع داریم.

۵. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص ۱۲۸ و ۱۳۰.

۶. همان، ص ۱۶۰ و ۱۶۲.

۷. همان، ص ۱۳۲.

سید مهدی هاشمی زندگی را چیزی جز سیاست، ستیز و تزویر نمی‌دید. سخنرانی‌ها و مقالات و درس‌های او گویای این واقعیت است که برداشت او از تشیع، نسبتی با آموزه‌های مکتب اهل بیت نداشت. از دیدگاه او اسلام و تشیع، تنها «مکتب ستیز» است، و تعلیم و تربیت، زهد، عرفان، اخلاق، آرامش و امنیت در این مکتب جایی ندارد

تکامل اجتماعی» و «فرازهایی از سوره قدر»، که در سخنرانی اخیر، او ضمن بر شمردن واژه «امامت» در کنار «خلافت»، تلویحاً نظریه غروی اصفهانی را - که قائل به عدم حجیت قول و تقریر و سنت ائمه و پیامبر اکرم (ص) است - تبلیغ می‌کند. وی در این سخنرانی حتی شهادت حضرت علی اکبر - فرزند امام حسین (ع) را در کربلا - پیامد «اصل تضاد» معرفی می‌کند.^۱

در آذرماه سال ۱۳۵۹ متن سخنرانی سید مهدی هاشمی در پادگان سعدآباد تهران طی دو شماره پیاپی در هفته‌نامه پیام/انقلاب - ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کشور - منتشر شد. او در این سخنرانی ضمن بیان تعدادی از احادیث ائمه اطهار، برخی از مصادیق صفات حسنه و صفات رذیله را بر شمرده و می‌گوید:

بر خورد ما به عنوان پاسدار در متن جامعه و با مسائل و با انسان‌ها خیلی حساس است و ظریف است، و ما متخلق به اخلاق اسلامی باشیم یا نباشیم، مراعات بکنیم یا نکنیم، تفاوتش کم نیست، تفاوت خیلی زیاد است. مخصوصاً در شرایط کنونی که دشمن با همه حيله‌ها و با همه آشکال سعی بر این دارد که یک برخورد ساده پاسدار مسلمان صادق را بیابد «آتو» قرار دهد، مُستمسک قرار بدهد، برای کوبیدن کل سپاه، و از [این] طریق کل سپاه، یعنی کل امامت، کل انقلاب و کل اسلام [را بکوبد].

پس در مرحله‌ای که موقعیت سپاه به جایی رسیده است که یک برخورد ساده از یک نفر یا یک واحد با یک مسئله یا با یک امت باعث سرافکندگی و ذلت اسلام و مسلمین خواهد شد مراعات اخلاق اسلامی برای ما از واجب‌ترین واجبات می‌شود.^۲

او سپس به پاسداران تأکید کرد که در برابر وسوسه‌ها و القائات شیطانی مراقبت و مقاومت نمایند، و می‌گوید:

در محدوده فردی انسان، در رابطه با اخلاق اسلامی و نوسان‌ها و

۱. همان، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. پیام/انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کشور، ش ۲۱، تاریخ ۱۲ آذر سال ۱۳۵۹، ص ۲۷.





لغزشگاه‌ها و وسوسه‌ها و القائاتی که شیطان می‌کند با ما، همیشه و همه ساعت باید ما متوجه باشیم که همین صبر ما و همین پایداری ما عاقبت شیرینی دارد.^۱

سید مهدی هاشمی در حالی به پاسداران درس اخلاق می‌داد که خود ضد اخلاق بود. او در شرایطی سخن از حفظ حرمت سپاه و امام و انقلاب و اسلام به میان می‌آورد که خود بدترین بی‌حرمتی‌ها را درباره این مقدسات مرتکب شده و خود را بازیچه القائات شیطانی کرده بود. او همچنین در کلاس درس خود تحت عنوان «تشکل از دیدگاه اسلام» در تاریخ ۱۳۶۳/۸/۱۴ مخاطبین خود را به سمت «اجتهاد به رأی» و برداشت‌های التقاطی از قرآن سوق می‌دهد.^۲ همین تفکرات غلط باعث شد که سید مهدی هاشمی به رأی و برداشت خود عمل نماید و مجوز خشونت‌ها و قتل‌های متعدد را صادر کند. چنان که خود می‌گوید:

نمونه‌های بارز این ملاک‌های شرعی را من خودم بیشتر در همان قتل‌ها می‌بینم که مستقیماً دخالت داشتیم و مجوز به افراد می‌دادم.^۳

سخنرانی‌های سید مهدی هاشمی چنان آکنده از خشونت بود که گاهی عده‌ای از جوانان تحت تأثیر سخنان او به دنبال تهیه اسلحه و تسویه حساب و قتل برخی از افراد می‌رفتند. او معتقد به جهاد ابتدایی از نوع تهاجمی آن بود. در این راستا با استناد به بخشی از وقایع تاریخ اسلام، رفتارهای خشونت‌آمیز خود را رنگ مذهبی می‌داد. خودش می‌گوید:

ما در این اواخر - حالا - [با] استناد به یک سلسله از قرائن و شواهد، یا حرف بعضی از بزرگان، جهاد اسلامی را یک جهاد صددرصد تهاجمی تحلیل می‌کردیم. مضافاً به این که توسل به خشونت را و کارهای قهرآمیز را در کار جهاد اسلامی یک مقدار مطلق می‌کردیم.^۴

برداشت‌ها و استنادات او از تاریخ اسلام و احکام قرآن بسیار سطحی و عجولانه بود. زیرا سواد عمیق حوزوی نداشت. چند سالی در دوران جوانی به حوزه علمیه رفته بود و رها کرده بود. او از حوزه فقط لباس روحانیت را داشت که آن را هم همیشه نمی‌پوشید. او در اصل در اوج جوانی یعنی در سن ۲۲ سالگی - به گفته خودش حدود سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶، کلیه اوراق و دفاتر دروس حوزوی خود اعم از: تقریرات فقه، اصول، فلسفه و عقاید اسلامی را پاره

۱. همان.

۲. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ص ۵۱-۵۰.

۳. همان، ص ۱۹۵.

۴. همان، ص ۲۰۷-۲۰۶.



و نابود کرده بود و این کارش را «رمزی برای مبارز بودن» تلقی می کرد!^۱ علاوه بر این، او با گرایش التقاطی به افکار مختلف مثل «ژان ژاک روسو» یکی از فلاسفه سیاسیِ خشونت طلب غرب،^۲ معمر قذافی دیکتاتور لیبی،^۳ مائو رهبر انقلاب کمونیستی چین، سید قطب و گروه اخوان المسلمین و مبارزات چریکی الجزایر، الفتخ و رهبر آن یاسر عرفات در فلسطین، به اضافه پذیرش دیدگاه‌های ضد روحانی دکتر علی شریعتی، خود را در مسیر خطا انداخت. مضاف بر این، با شناخت سطحی از علوم اسلامی، افکار التقاطی، روحیه خشونت و تهاجمی، ضعف تعبد و معنویت و تقوا، خودرأیی، نداشتن یک چهارچوب فکری ثابت و صحیح، آشفتگی فکری، تفکر خودمحورانه، عمل زدگی و سیاست زدگی، خود را در مسیری قرار داد که جز گمراهی و تباهی حاصلی نداشت. به خاطر همین گونه خطرات است که امام خمینی معتقد به تقدم تزکیه بر مبارزه بود، در حالی که سید مهدی هاشمی اصالت را به مبارزه می داد و این تفکر موجب سقوط اخلاقی و فکری او شد.^۴

کم توجهی او به تعبد و معنویت و تأکید بیش از حد بر عقل و خرد شخصی موجب شد که به جای تبعیت از ولایت فقیه، از شخص خودش تبعیت نماید. چنان که می گوید:

ضعف تعبد و معنویت و پرداختن به تعقل و تجزیه و تحلیل، و این که همه چیز را با منطق عقلی باید فهمید، که به دنبال این انحراف فکری، سخنان مقام ولایت فقیه را نیز با اندیشه و عقل خود می سنجیدم و نتیجه گیری می کردم... خود من انتظار داشتم دیگران حرف‌های مرا بدون تعقل بپذیرند، ولی خودم در برابر حرف بزرگان تعبد نداشتم.^۵

بنا به اعتراف سید مهدی هاشمی اصالت دادن تعقل در برابر تعبد در شکسته شدن مبانی

۱. همان.

۲. برتراند راسل، ژان ژاک روسو را مخترع فلسفه سیاسی دیکتاتوری‌های شبه دموکراسی می داند و می گوید: «دیکتاتوری روسیه و آلمان (به خصوص آلمان) تا حدی محصول تعالیم روسواست» و «در عصر حاضر هیتلر نتیجه روسواست.» (رک: برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران، پرواز، ۱۳۷۳؛ میشل اچ. هارت، صد چهره، ترجمه محمد شیخی، تهران، صدف، ۱۳۷۱).

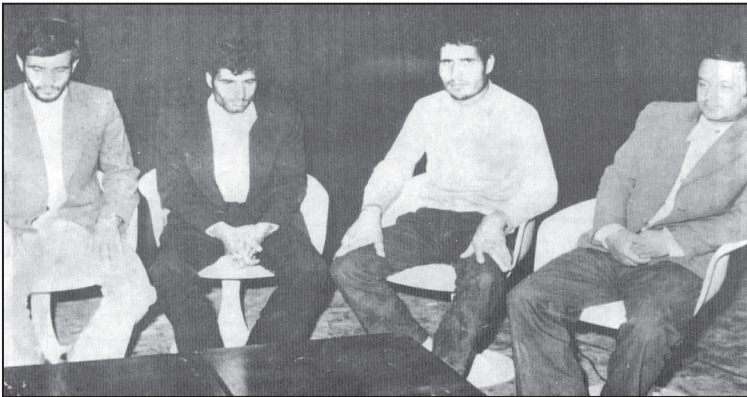
۳. سید مهدی هاشمی می گوید: «دولت لیبی و حکومت قذافی برای ما خیلی گل کرده بود در انقلاب... ما در میان دولت‌های آن زمان - دولت‌های اسلامی - می بینیم هم شعارهای داغی می دهد و هم که توی برخورد‌های نظامی، سیاسی و اجتماعیش دست و دل باز است... [ما] دو سفر [به لیبی] رفتیم و اینها را دیدیم که یک سری شعارهای همچنین به ظاهر براق و جذاب و انقلابی هنوز بر دیوارهاست، و مثلاً کمیته‌های مردمی و... مسائل مالکیت و مسائل کذا. پس روی هم رفته می گفتیم که خب این یک دولت نسبتاً ایده آل است برای ما.» رک: نوار شماره ۴ بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.

۴. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ص ۱۲۶.

۵. پرونده مهدی هاشمی، ج ۹، ص ۳۳.

فکری اش نقش اساسی داشته است.^۱ او باز در جای دیگر صریحاً اعتراف می کند فقط آن قسمت از مواضع امام خمینی - رهبر و ولی فقیه زمان - را قبول داشت که با عقل و منطق خودش منطبق باشد:

از آنجایی که روح تعبد در ما ضعیف شده بود و جایگاه تعقلمان را مطلق کرده بودیم، ما رهنمودهای حضرت امام را و موضع گیری هایشان را در مسائل مختلف اجتماعی سیاسی - خود من این طور بودم که - وقتی حجت می دانستم که به عقل خودم این نظریات درست در بیاید.^۲



تعدادی از اعضای باند مهدی هاشمی؛ از چپ به راست: ۱. اسدالله شفیعی زاده ۲. محمدحسین جعفرزاده ۳. محمداسماعیل ابراهیمی ۴. محمود ایمانیان

در همین راستا باند سید مهدی دنبال بزرگ‌نمایی نواقص و ضعف‌ها در دوران هشت سال دفاع مقدس و دلسرد کردن مردم از رهبر و نظام جمهوری اسلامی و تضعیف زحمات مسئولان در آن شرایط سخت جنگ و تحریم اقتصادی بودند. به گفته آیت‌الله محمد یزدی آن گونه که سید مهدی هاشمی در اعترافات خود گفته است، خصیصه عمده‌ای که او را در منجلاب انحراف فرورد و به انحطاط کشاند، روحیه خودبزرگ بینی او بود.^۳ سید مهدی در صفحه ۲۴ پرورنده بازجویی اش راجع به ردائیل اخلاقی اش چنین نوشته است:

خصلت‌های شیطانی مانند قدرت طلبی که نتیجه غرور و عجب بود، و خودمحوری و استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ بینی، مرا احاطه کرده بود

۱. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ص ۸۲.

۲. نوار شماره سه بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.

۳. خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۲.

و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتل‌ها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولان و... از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود.^۱
او در صفحه ۲۷ پرونده بازجویی خود می‌نویسد:

آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و اعتماد مطلق بیت ایشان را کسب کرده بودم، [می‌خواستم] انتقام بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی‌هایی که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم. در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی، [و] ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم.^۲

سیاست و جنایت (مبارزات گانگستری)

سید مهدی هاشمی تحت تأثیر اندیشه‌های انحرافی و التقاطی، سه سال بعد از ورود به حوزه علمیه قم، آنجا را ترک کرد و در سال ۱۳۴۵ کلیه اوراق و دفاتر دروس حوزوی خود را نابود کرده و به دنبال مبارزه با رژیم پهلوی رفت. در نتیجه سال ۱۳۴۶ به خاطر پخش اعلامیه، توسط ساواک دستگیر و چند ساعت بعد با سپردن تعهد آزاد شد. به همین جهت آغاز مبارزات او اواسط دهه چهل می‌باشد. اما در اواخر سال ۱۳۴۶ مجدداً دستگیر و به خدمت سربازی در جهرم اعزام شد. در این زمان ساواک از طریق ضد اطلاعات ارتش از او دعوت به همکاری کرد که او نیز پذیرفت و پس از تعهد، او را به تهران منتقل و به سمت نویسنده دادرسی کل ژاندارمری شاهنشاهی منصوب کردند. در این دوره او چنان مجذوب رژیم پهلوی شد که در جشن سردوشی به عنوان نماینده سربازان به سخنرانی پرداخت و از شاه و انقلاب سفید تعریف و تمجید کرد^۳ و مردم را به عضویت در حزب رستاخیز شاهنشاهی دعوت می‌نمود.

سید مهدی بعد از اتمام خدمت سربازی دوباره انقلابی شد و با تأسی از تفکر مائو- رهبر انقلاب کمونیستی چین- قهدریجان را تبدیل به پایگاه مبارزاتی خود کرد تا فعالیت‌هایش را از آنجا اشاعه دهد. تلاش‌های او و همفکرانش گرچه ظاهر انقلابی و سیاسی علیه رژیم داشت، اما او به خاطر افکار التقاطی و روحیه خودخواهی، یک باند سیاسی انحرافی را پدید

۱. سید احمد خمینی، رنجنامه، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۸، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ص ۱۷.





آورد^۱ که نه مورد قبول رژیم بود نه روحانیون سنتی، و حتی بسیاری از انقلابیون هم به او مظنون بودند. زیرا هم عقایدش التقاطی بود و هم رفتارهای گروهبو و وحشیانه. آنها مجهز به سلاح گرم و سرد مثل اسلحه کلت، کلاشینکف، چاقو و قمه بودند و مثل گانگسترهای قرن هجده غرب وحشی با مردم و مخالفان خود رفتار می کردند. آنها می خواستند منطقه اصفهان در جنگ شان باشد و همه مطیع شان.

لذا افکار و اعمال او مخالفت های زیادی را در استان اصفهان به دنبال داشت. یکی از مخالفان او آیت الله سید ابوالحسن شمس آبادی بود که در سحرگاه روز ۱۸ فروردین سال ۱۳۵۵ توسط این گروه به قتل رسید. علاوه بر این، باند او چند نفر دیگر از مردم منطقه را نیز به قتل رساندند.^۲

ماجرای این قرار بود که سید مهدی هاشمی نه برای مبارزه با رژیم شاه که در اصل برای اهداف نفسانی خود در اوایل دهه پنجاه اقدام به تشکیل گروهی نمود که معروف به «گروه هدفی ها» شد. بعد از آن که آنها بازداشت شدند، این عنوان توسط مطبوعات و سایر رسانه های خبری و فرهنگی رژیم شاه به طور وسیع ترویج شد. زیرا رهبر این گروه با مبانی فکری انحرافی که نسبت به آموزه های دینی داشت، اسلام را دینی یک بعدی می پنداشت و معتقد بود که اسلام و مکتب تشیع تنها یک «هدف انقلابی» است و بس. او آن سال ها در سخنان خود می گفت: اسلام کلاً یک «هدف انقلابی» است.^۳ به عبارت دیگر همان طور که پیش تر اشاره شد او ابعاد دیگر اسلام از جمله اخلاق، اعتقادات، عبادات، معنویات، تهذیب نفس، و عرفان و... را نادیده می گرفت. او همه چیز را با عینک سیاست و مبارزه می سنجید، آن هم از نگاه انحرافی و تنگ نظرانه خود. با چنین تفکری او هر کس را که مغایر با بینش

۱. برخی از اعضای شبکه از همفکران و همکاران سید مهدی هاشمی قبل و بعد از انقلاب عبارت اند از آقایان: محمد اسماعیل ابراهیمی، محمد حسین ابراهیمی، مهدی مرادی، رضا مرادی، مصطفی مهدیزاده، محمد کاظم زاده، ناصر طاهری، احمد قهدریجانی طاهری، عباسعلی رحیمی، رمضان جمالی، حسنعلی جعفرزاده، محمدحسین جعفرزاده، حسن جعفرزاده، حیدرعلی جعفرزاده، حیدرعلی جوانمردی، عبدالله جوانمردی، قاسم جوانمردی، مرتضی احمدی، امیر حمزه زاده، محمدعلی حمزه زاده، محمد ایمانیان، اسدالله شفیق زاده، محمود ایمانیان، اسماعیل مشهدی، محمدعلی حمزه ای، کیمیایی، شیخ جعفر محمودی، فتح الله امید نجف آبادی، عبدالرضا حجازی، مهدی امیرشهنوازی، حسن ساطع، عیدی محمد میرزایی، فضل الله ریسمانکار، حسن سمیعی، احمد عرب زاده، اصغر صالحی، حسنعلی مصطفایی، حبیب الله طاهری، شنتیا رضایی خوبی، حسن تاج، عباسعلی جمالی، مرتضی امینی، محمد شوری، فرج الله اسماعیلی دهقی، مجید عرب زاده، عبدالله جمالی، مرتضی رحیمی، مسعود عرب زاده، حسن مردیها، محمود صلواتی، محسن ابراهیمی، مرتضی نیل فروشان، علیرضا امید قائمی، مرتضی جعفرزاده، سعیدی، سلمان، ابوشریف، سعید منتظری، احمد منتظری و سید هادی هاشمی و... رک: محمد محمدی ری شهری *خاطرات سیاسی (۶۶-۱۳۶۵)*. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۶۹؛ و بن بست: مهدی هاشمی، همان، ج ۳، صفحات مختلف، و منابع دیگر.

۲. غلامرضا خار کوهی، همان.

۳. سید مهدی هاشمی، شهادت، همان، ص ۱۲.



سید مهدی در اصفهان پیرو تفکرات روحانی گمراهی به نام سید جواد غروی اصفهانی بود و قبل از انقلاب مکرر در منبرهای او شرکت می کرد و او را «استاد عالیقدر» خود می دانست. غروی افکاری شبیه به وهابیان داشت. امام خمینی در سال ۱۳۴۹ فتوا داده بود که «حضور در جماعت و منبر این شخص حرام و موجب گمراهی» است

خود می یافت تهدید به مرگ می کرد، یا خانه و ماشین و اموالش را به آتش می کشید و حتی خانواده و فرزندان را به قتل می رساند. او در بین گروهش به نام «آقا» و «آقا مهدی» خوانده می شد و می گفت: «هر کس مخالفان ما را بکشد به بهشت می رود.»^۱

در میان مقتولان او، از کودک چهارساله تا پیر مرد هفتادساله دیده می شود. قتل آیت الله سید ابوالحسن شمس آبادی، قتل حجت الاسلام شیخ قنبر علی صفرزاده، قتل حجت الاسلام سید اسماعیل حسینی، قتل مهدی نوروزی کودک دوازدهساله، قتل محسن

موسوی بیدآبادی کودک چهارساله فرزند امام جماعت مسجد سید اصفهان، و قتل چند زن و مرد دیگر از جمله جهان سلطان آقایی و رمضان مهدیزاده، به اضافه تهدید و ترور ناموفق تعدادی از علمای اصفهان و جاهای دیگر از جمله اقدامات او بود که جو رعب و وحشت زیادی در منطقه اصفهان ایجاد کرد. در نتیجه این گروه در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ دستگیر شدند و به جرایم خود مخصوصاً قتل آیت الله شمس آبادی اعتراف کردند. از آنجا که اغلب مقتولین منتسب به خانواده روحانیت بودند، فضای وحشتناک آخوندکشی در منطقه به راه افتاد، مخصوصاً علیه روحانیون سنتی و مخالفان کتاب شهید جاوید.

از طرف دیگر، در آن دوره کتاب شهید جاوید، تألیف شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی با تأییدیه مکتوب آیت الله حسینعلی منتظری منتشر و موجب بروز اختلاف بین انقلابیون شده بود. درج این تأییدیه حاکی از آن بود که «گروه هدفی ها» طرفداران منتظری هستند، و چون منتظری از مبارزین شناخته شده نهضت امام خمینی و زندانی رژیم پهلوی بود، ساواک و رسانه های خبری رژیم بیشترین بهره برداری تبلیغاتی را از عملیات قاتلان برای تبلیغ علیه نهضت امام خمینی و مبارزات ملت مسلمان ایران به عمل آوردند.

محتوای کتاب شهید جاوید به طور کلی حاکی از آن بود که امام حسین (ع) علم به عواقب قیام خود نداشته! و او برای کسب قدرت و حکومت قیام کرده است. در نتیجه مخالفان و موافقان این نظریه به جای آن که وقت خود را صرف مبارزه با حکومت جبار پهلوی بنمایند، به مقابله و مشاجره با یکدیگر در مساجد و منابر و مجالس و محافل و کوچه و بازار پرداختند. در این میان ساواک نیز به خوبی از این موقعیت سوءاستفاده کرد. مخصوصاً که در همان

۱. اطلاعات، ۱۳۵۵/۳/۴، ص ۲.



ایام، قتل آیت‌الله شمس آبادی توسط یکی از بستگان و دوستان نزدیک منتظری به نام سید مهدی هاشمی اتفاق افتاد. ساواک در این زمینه نوشت:

اکثریت حوزه قتل نامبرده را به طرفداران خمینی و [کتاب] شهید جاوید نسبت می‌دهند، زیرا شمس آبادی نماینده سید ابوالقاسم خوبی بوده و اخیراً در اصفهان فعالیت شدیدی علیه خمینی کرده است.^۱

به این ترتیب رژیم پهلوی بر دامنه اختلافات سیاسی بین انقلابیون افزود و برای تضعیف جبهه انقلاب از این دو موضوع (قتل شمس آبادی و کتاب شهید جاوید) به خوبی بهره‌برداری کرد و به دروغ‌افکنی و شایعه‌سازی پرداخت. چنان که ساواک در گزارش محرمانه مورخ ۱۳۵۵/۱/۲۲ - چهار روز پس از این قتل - نوشت:

همان‌طوری که قبلاً پیش‌بینی شده بود فعلاً دو روز ۲۱ و ۲۲/۱/۲۵ درس‌های حوزه به مناسبت فوت شمس آبادی تعطیل شده، با توجه به این که اذهان عمومی به خصوص روحانیون متوجه این نکته است که قتل [به] وسیله طرفداران خمینی انجام شده، موقعیت مناسبی است که با انعکاس موضوع به نحو صحیح و معقول در جراید، از این پیش‌آمد علیه طرفداران خمینی و مارکسیست‌های اسلامی بهره‌برداری گردد.^۲

علاوه بر این، ساواک مرکز در تاریخ ۱۳۵۵/۲/۲۵ با ارسال بخشنامه‌ای به سراسر کشور مطالبی مشابه مطالب فوق را القا نمود و در روزنامه/اطلاعات نیز در همین روز با تیترو درشت نوشتند: «متهمین طرفداری خود را از خمینی و انگیزه قتل را در بازپرسی شرح دادند.»

در همین روز - بعد از اخبار ساعت ۸ شب - مصاحبه رادیو، تلویزیونی قاتلان نیز بخش شد و شفیع‌زاده یکی از افراد شاخص این باند ضمن اذعان به بدبینی خود نسبت به روحانیت گفت: «در مورد قتل روحانیان متفقاً تصمیم گرفتیم.»

یکی از روزنامه‌ها نوشت: «اسرار تازه‌ای از فعالیت هدفی‌ها فاش شد: قتل ۱۲ روحانی، آخرین طرح هدفی‌ها.»^۳

در اسفند سال ۱۳۵۵ نیز که جریان محاکمه این گروه بالا گرفت، روزنامه‌های رژیم هر روز با تیتروهای برجسته به انعکاس وجهه مذهبی «گروه هدفی‌ها» پرداختند و نوشتند:

رهبر چهار امامی‌ها توطئه‌های خود را در مسجد طراحی می‌کرد

۱. گزارش محرمانه مورخ ۱۳۵۵/۱/۲۲ ساواک، رک: شریعتی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۰۷.

۲. همان.

۳. اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳۵۵/۳/۱۱، ص ۱.

گفت‌وگوی خبرنگار اطلاعات با رهبر تروریست‌های مذهبی
کشتار پیشوایان مذهبی در پوشش مذهب
توطئه قتل آیت‌الله گلپایگانی شکست خورد
جزئیات عملیات ۲۲ تروریست مذهبی
تروریست‌ها خود را لشکر خدا می‌دانستند

این قتل‌ها که غالباً در اواخر سال ۱۳۵۴ و اوایل سال ۱۳۵۵ به طور زنجیره‌ای در منطقه اصفهان انجام شد، بهانه‌ای به دست ساواک داد که به زعم خود جامعه را از ادامه مبارزه علیه رژیم پهلوی منصرف نمایند و مردم را نسبت به خدا، مسجد، مذهب، روحانیت و سایر مقدسات مذهبی بدبین کنند.^۱

در این زمان سید مهدی هاشمی که به جرم این قتل‌ها و رهبری گروه هدفی‌ها در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ بازداشت شده بود، در زندان به سر می‌برد. با وجود آن که خبر قتل‌های فجیعانه بانده سید مهدی هاشمی در مطبوعات کشور منتشر شده بود و دهان به دهان در میان مردم نقل می‌شد، ولی به گفته آقای هاشمی رفسنجانی، در آن زمان آیت‌الله منتظری از او تمجید می‌کرد، طوری که قادر است ایران را مدیریت نماید:

آقای سید مهدی قبل از انقلاب از مبارزین بود، ولی تند و افراطی بود. همان موقع برایش پرونده تشکیل شد. ما آن موقع در زندان بودیم که آقای منتظری به خاطر آن پرونده خیلی مضطرب بودند. آقای منتظری در زندان که بودیم خیلی از آقای سید مهدی تعریف می‌کرد و می‌گفت مغزش می‌تواند کشور را اداره کند. ما آشنا بودیم ولی دقیق نمی‌شناختیم و آقای منتظری خیلی تعریف می‌کردند و تحت تأثیرش بودند.^۲

۱. البته سوءاستفاده رژیم شاه از این قتل‌ها بسیار بیش از آن است که در اینجا بیان شد. علاوه بر آن که رسانه‌های گروهی، قاتلان مرحوم شمس‌آبادی را به عنوان طرفداران امام خمینی و مخالف امام حسین (ع) و عزاداری او معرفی کردند! و نوشتند اینها روز عاشورا به جای پرچم عزا پرچم قرمز برمی‌افراشتند. و طرح ترور روحانیون از جمله آیت‌الله گلپایگانی را ریخته بودند. (رک: اطلاعات، تاریخ ۲۵ و ۱۳۵۵/۲/۲۹ و کیهان، تاریخ ۱۳۵۶/۱/۷). از طرف دیگر آیت‌الله منتظری و نویسندگان شهید جاوید که از طرفداران امام خمینی بودند را تشکیل‌دهنده گروه تروریستی «هدفی‌ها» معرفی کردند! (رک: کیهان، تاریخ ۱۳۵۵/۳/۵). و نیز امام خمینی را حامی و تأییدکننده این گروه خواندند! (رک: اطلاعات، تاریخ ۱۳۵۶/۷/۱۶). سوءاستفاده دیگری که عمال شاه از این حادثه کردند این بود که به وسیله رسانه‌های گروهی به طور یکنواخت گوش همه را پر کردند که شاه دستور تعقیب عاملان قتل مرحوم شمس‌آبادی را صادر کرده است. (رک: کیهان و اطلاعات، تاریخ ۱۳۵۵/۱/۲۴). شاه جلادی که علمای مبارزی همچون شهید آیت‌الله سعیدی را به خاطر حفظ منافع امریکا زیر شکنجه کشت، و مجلس فاتحه او را ممنوع کرد، در اینجا حامی علما و اسلام معرفی می‌شود و دستور تعقیب قاتل علما را صادر می‌کند! هدف نهایی همه این تبلیغات ضربه زدن به حیثیت معنوی و محبوبیت بی‌نظیر امام خمینی و عقیم کردن قیام او بود. رک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، توطئه شاه بر ضد امام خمینی، تهران، رسا، ۱۳۶۳، ص ۱۱-۱۲.





سید مهدی هاشمی تحت تأثیر اندیشه‌های انحرافی و التقاطی، سه سال بعد از ورود به حوزه علمیه قم، آنجا را ترک کرد و در سال ۱۳۴۵ کلیه اوراق و دفاتر دروس حوزوی خود را نابود کرده و به دنبال مبارزه با رژیم پهلوی رفت

ده ماه پس از بازداشت اعضای گروه هدفی‌ها محاکمه ۲۲ نفر از آنها در دوم اسفند سال ۱۳۵۵ در اصفهان آغاز شد که تا روز ۷ فروردین سال ۱۳۵۶ جلسات دادگاه به طول انجامید و پس از ۷۷ جلسه محاکمه، حکم آنها به این شرح صادر شد: شش نفر محکوم به اعدام، هفت نفر تبرئه، و نه نفر هم محکوم به زندان شدند. یکی از معدومین سید مهدی هاشمی فرزند سید محمد، ۳۲ ساله بود که به جرم معاونت در کلیه اتهامات جنایی این گروه به سه بار اعدام محکوم گردید. او که هم عواملش را لو داده بود و هم به ساواک قول همکاری داده بود،^۱ انتظار چنین حکمی را نداشت و تصور می‌کرد با این همکاری تبرئه می‌شود. در نتیجه او در سال ۱۳۵۶ به کمک دوستانش از داخل زندان به برخی از شخصیت‌های انقلابی مثل آیت‌الله صدوقی و محلاتی نامه‌نگاری کرد و خود را در این ماجرا بی‌گناه و یک مبارز برجسته و مظلوم جلوه داد. او در قسمتی از نامه خود به آیت‌الله محلاتی در کمال شیادی چنین نوشت:

اگر نگارنده به پاره‌ای از پیشنهادات، تسلیم شده بود، یا به ذلت و زبونی تن در می‌داد، به سر نوشت سه بار اعدام دچار نمی‌گشت، ولی مقاومت در برابر ظلم از ناحیه من... مرگ را با آغوش باز استقبال کرده و مسئولیت خطیر آن را به مراجع و زعمای که از عواقب اینگونه زورگویی‌ها آگاهند واگذار می‌نمایم[!]^۲

پس از آن عده‌ای از طلاب انقلابی «حوزه علمیه قم» هم بی‌اطلاع از دروغ‌های او، به حمایتش پرداختند و حتی کارت پُستالی همراه با عکس او و قسمتی از نامه‌هایش چاپ و توزیع کردند و او را «مبلغ بصیر و نویسنده دانشمند و مبارز»، و مثل یک «قهرمان در بند رژیم» که آماده «شهادت» در راه خداست، معرفی نمودند!^۳ او همچنین به مکاتبه با برخی از مراکز بین‌المللی پرداخت و خود را یک قهرمان ملی و زندانی سیاسی سازش‌ناپذیر معرفی کرد و از اتهام قتل تبری جست؛ به طوری که این امر بر

۱. سید مهدی هاشمی در اعترافاتش می‌گوید: «پس از بازداشت توسط دادسرا، از زندان مکاتبه کردم با رئیس ساواک، و به آنان قول همکاری دادم و نادری [بازجوی ساواک] به زندان آمد و مرا بازجویی کرد. اسامی جعفرزاده، شفیع‌زاده، ابراهیمی و رحیمی را به او دادم و آنان دستگیر شدند.» رک: پرونده سید مهدی هاشمی، ج ۵، ص ۷۳۱.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف

۳. همان.

بسیاری از نیروهای مسلمان مخالف رژیم مشتبه شد. حتی جمعی از انقلابیون ایرانی خارج کشور در کلیسای «سن مری» پاریس در کشور فرانسه برای آزادی سید مهدی هاشمی دست به تحصن زدند. یکی از این افراد شهید محمد منتظری بود که به نجف اشرف رفت تا نظر امام خمینی و طلاب انقلابی آنجا را برای حمایت از سید مهدی هاشمی جلب نماید. اما امام مانع شرکت طلاب نجف در تحصن پاریس برای نجات سید مهدی شد و گفت: «او یک قاتل است نه زندانی سیاسی».^۱

معلوم بود امام خمینی با افکار انحرافی سید مهدی کاملاً آشناست؛ به همین لحاظ نه تنها خود قدمی برای نجات او بر نداشت، بلکه مانع از حمایت طلاب نجفی از او هم شد. آیت‌الله محمدرضا رحمت که خود از نزدیک شاهد این ماجرا در نجف بوده، می‌گوید:

قضیه سید مهدی هاشمی یکی از مواردی بود که ما را در نجف نسبت به قضایا حساس کرد. در آن زمان در ایران مهدی هاشمی به جرم قتل آیت‌الله شمس‌آبادی دستگیر شده بود و نزدیک بود که محکوم به اعدام شود و یا محکوم شده بود. آقای محمد منتظری تلاش می‌کرد برای مقابله با رژیم شاه و آزادی سید مهدی هاشمی اعتصابی را در یکی از کلیساهای پاریس بر گزار نماید. البته می‌خواست چند نفر از دوستان را از نجف برای شرکت در اعتصاب به پاریس ببرد. امام وقتی متوجه شد به شدت با این مسئله برخورد کرد. من تا آن زمان شناختی نسبت به سید مهدی هاشمی نداشتیم، بعد از آن برخورد امام حساس شدم که چرا امام به این شکل موضع گرفت؟ و در صدد فهم مطالب بر آمدم، چون می‌دانستم موضع‌گیری امام بی‌جهت نیست. دو کاست از نوارهای سخنرانی سید مهدی هاشمی که به نجف آورده بودند گوش کردم. پس از شنیدن سخنرانی‌ها فهمیدم که امام چرا این موضع را گرفته‌اند. او به قدری در مسائل اعتقادی مرموزانه صحبت می‌کرد که من وحشت کردم. امام در این مسائل بسیار حساس بود.^۲

حجت‌الاسلام محسن دعاگو که مدتی با آقای سید هادی هاشمی در زندان رژیم پهلوی هم‌بند بوده درباره افکار انحرافی سید مهدی می‌گوید:

اساساً جریان مهدی هاشمی، مسئله‌ای است که از قبل تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه پیدا می‌کند. این جریان، انحراف و ناهنجاری فکری

۱. پرونده سید مهدی هاشمی، کیفرخواست، ص ۶.

۲. خاطرات سال‌های نجف، خاطرات آیت‌الله محمدرضا رحمت، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۷.





و اندیشه و بینش مذهبی منحرف شده‌ای است که قبل از انقلاب اسلامی شکل گرفت. آنها به دلیل بی‌سوادی و فقدان قدرت فکری بالا و خصلت‌های حل‌نشده در درون خود به نقطه‌ای از باور رسیدند که تصور می‌کردند بهتر از همه می‌فهمند. مهدی هاشمی قبل از پیروزی انقلاب معتقد بود که حتی بهتر از امام خمینی مسائل را می‌فهمد. با هوشمندی‌های سیاسی که داشتند، موضوعات را به مسائل مذهبی و تخصصی تسری می‌دادند و درباره همه چیز با بینش خاص خودشان استنتاج و قضاوت می‌کردند و هر کسی را که با جریان فکری آنها مخالف بود، بلافاصله اعدام می‌کردند.^۱

حتی در روزهای اوج انقلاب و آشفتگی نهادهای انتظامی و امنیتی رژیم پهلوی در زمستان سال ۱۳۵۷، گروه سید مهدی هاشمی در تاریخ ۲۲ دی‌ماه آن سال اقدام به قتل فجیع آقای قنبر علی فانی در قهدریجان اصفهان کردند، که جسدش سیزده سال بعد در تاریخ ۱۳۷۰/۴/۲۶ کشف شد. جرم او مخالفت با جنایات «گروه هدفی‌ها» بود و در زمان تشکیل دادگاه قاتلان آیت‌الله شمس‌آبادی در سال ۱۳۵۵ او علیه تروریست‌ها شهادت داده بود. علت قتل اخیر آن بود که با وجود همه جار و جنجال‌هایی که رژیم پهلوی در هنگام دستگیری و محاکمه گروه هدفی‌ها از فروردین سال ۱۳۵۵ تا فروردین سال ۱۳۵۶ به راه انداخته بودند و شش نفر از آنها نیز از جمله سید مهدی هاشمی محکوم به اعدام شده بودند، ولی باز هم هیچ یک از اعضای این شبکه تروریستی اعدام نشدند. این امر، هم موجب ناامیدی مردم از دستگاه قضایی و امنیتی رژیم شده بود و هم موجب فعال شدن بقایای این باند در اصفهان؛ مخصوصاً علیه خانواده‌های مقتولان که مصر به اجرای حکم بودند و نیز علیه کسانی که در دادگاه به نفع مقتولان شهادت داده‌اند. چنانکه رئیس ساواک اصفهان در تاریخ ۲۲ مهر سال ۱۳۵۷ به ساواک تهران نوشت:

با آن که حکم صادره در مورد هدفی‌ها به جز سید مهدی هاشمی تأیید گردیده، تاکنون عملاً محکومین مورد نظر اعدام نشده‌اند. اقوام و بستگان محکومین چند روزی است که با مراجعه مستقیم و غیر مستقیم، و [به] وسیله تلفن، به خانواده و کسان مرحوم شمس‌آبادی، آنها را تهدید [می‌کنند] و می‌خواهند وادار نمایند که در دادگاه حاضر و رضایت خود را اعلام نمایند، و اگر رضایت ندهند برادر یا کسان مرحوم شمس‌آبادی را

۱. زهره کلاچیان، *خاطرات حجت‌الاسلام دعاگو*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۵.

سید مهدی هاشمی نه برای مبارزه با رژیم شاه که در اصل برای اهداف نفسانی خود در اوایل دهه پنجاه اقدام به تشکیل گروهی نمود که معروف به «گروه هدفی‌ها» شد. زیرا رهبر این گروه اسلام را دینی یک‌بعدی می‌پنداشت و معتقد بود که اسلام و مکتب تشیع تنها یک «هدف انقلابی» است و بس

برایند و یا به قتل رسانند...^۱
 او در ادامه خواستار اجرای سریع احکام صادره شد. اما رئیس ساواک در کمال بی‌اعتنایی دستور بایگانی این نامه را داد! این امر نشان می‌دهد که جان و مال و ناموس مردم برای رژیم اهمیت نداشته، زیرا با آن که شاه دستور انجام محاکمه را صادر نموده ولی پیداست که رژیم پهلوی نه دنبال مجازات واقعی قاتلان، بلکه در پی بهره‌برداری سیاسی از این ماجرا بوده است، که واقعاً به حد

کافی در سال ۱۳۵۵ از آن علیه نهضت امام خمینی و تحقیر مبارزان مسلمان و تبلیغ علیه مقدسات سوءاستفاده کرد. از آن پس این موضوع برای رژیم یک سوژه سوخته بود. به همین جهت نه مطبوعات آن را دنبال می‌کردند و نه نهادهای قضایی، حقوقی، انتظامی، امنیتی و نه شخص شاه می‌پرسید نتیجه دادگاه و متهمان چه شد؟! چندی بعد همه محکومان به خاطر پیروزی انقلاب اسلامی آزاد شدند. به عبارت دیگر رژیم پهلوی عدالت را در این پرونده قربانی مطامع خود کرد؛ همان‌طور که باند سید مهدی هاشمی با مردم بی‌گناه چنین کردند. البته این نکته قابل ذکر است که چون سید مهدی هاشمی به ساواک قول همکاری داده بود و در کشف جرایم همکاران خود نیز خیلی به مأموران کمک کرد، با پیگیری مجدانه ساواک، حکم اعدام او در دیوانعالی کشور نقض شد و در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱۹ نتیجه آن ابلاغ گردید. ولی او تا سقوط رژیم شاه در زندان باقی ماند و نزدیک پیروزی انقلاب همراه با بقیه زندانیان آزاد شد.

رهایی از زندان و استمرار کژراهه

سید مهدی هاشمی پس از رهایی از زندان رژیم شاه، به جای تئبه و قدردانی از نعمت آزادی که از برکت انقلاب نصیبش شده، به کژراهه خود اصرار ورزید و با آن که در نظر انقلابیون، او لاقبل به عنوان یک متهم به قتل شناخته می‌شد، اما در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری آزادانه به شیطنت‌های سابق خود ادامه داد، به طوری که هم عضو شورای فرماندهی ستاد مرکزی سپاه پاسداران شد و هم مسئول واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه همراه

۱. بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ج ۳، ص ۲۳۴.





با بودجه و امکانات و اختیارات زیاد و ماشین‌آلات لوکس.^۱ او حتی گروهی به نام «گروه ضربت» راه انداخت و مخالفانش را قلع و قمع می‌کرد. در این میان او به بخش شایعه، نفوذ در مراکز مهم سیاسی و نظامی، اختلاف بین نهادهای انقلابی و بین مردم و مسئولان، تسلط بر ارکان دفتر و مدارس علمیه آیت‌الله منتظری و نیز کشتن مخالفانش در منطقه اصفهان پرداخت که از جمله ترور مهندس امیرعباس بحرینیان مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی استان اصفهان در تاریخ ۱۵ دی سال ۱۳۵۸، و قتل عباسقلی حشمت و دو پسرش به نام‌های همایون و سعید در تاریخ ۹ خرداد سال ۱۳۶۴ می‌باشد. به عبارت دیگر، او «گروه هدفی‌ها» را که قبل از انقلاب راه انداخته بود و بدنام شده بود، بعد از انقلاب به «گروه ضربت» تغییر داد و با امکانات و افزایش نیروهای جدید و سازماندهی بهتر به قدرت‌نمایی در منطقه پرداخت. او نه تنها خود معتقد به نظم و آرامش نبود بلکه بعد از پیروزی انقلاب جامعه را نیز در خطر آشفتگی قرار می‌داد. چنان که خود در مورد رفتارهایش در ابتدای انقلاب می‌گوید:

من معتقد بودم انقلاب باید آن شور را همچنان حفظ کند و با هر گونه برقراری نظم و مدیریت و برنامه‌ریزی مخالفت می‌کردم و لذا به این نظم‌ها و مدیریت‌ها معتقد نشدم و نوعی خودمحوری و گستاخی در وجودم ظهور کرد و من فراموش نمی‌کنم زمانی که عضو شورای فرماندهی سپاه بودم در سال‌های اول انقلاب، گاهی بر خلاف نظر شورا و فرماندهی، خودم با تشخیص خودم تصمیم‌گیری می‌کردم و کار می‌کردم و نتایج تلخی هم داشت.^۲

آیت‌الله محمد یزدی که اطلاعات قدیمی از اقدامات او دارد، می‌گوید:

۱. در حالی که همه می‌دانند سید مهدی هاشمی با حمایت آقای منتظری وارد شورای مرکزی سپاه پاسداران و مسئول واحد نهضت‌های آزادی‌بخش آن شده، اما آقای هاشمی رفسنجانی برخلاف انتظار، چند سال پیش در مصاحبه با یکی از رسانه‌ها، نسبت دروغی به امام خمینی داد که هیچ مدرک و سندی ندارد. ایشان می‌گوید: «سید مهدی هاشمی در نهضت‌های آزادی‌بخش خارج از کشور از طرف امام مسئولیت داشتند و به ایشان مسئولیت دادند. کارهایی که در افغانستان شد، بیشتر توسط آقای سید مهدی اداره می‌شد. حتی چیزهایی که به خارج برد و به ما صدمه زد.» [رک: tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/774] جای تعجب است که چرا آقای هاشمی رفسنجانی چنین نسبت ناروایی را به امام می‌دهد. چون امام از قبل انقلاب سید مهدی هاشمی را می‌شناخت و با او مخالف بود. از طرف دیگر آقای هاشمی رفسنجانی خوب می‌داند که هر مسئولیتی مخصوصاً در چنین مشاغل حساسی با حکم کتبی و رسمی انجام می‌شود. اگر این ادعای او درست باشد، پس چرا در کتاب ۲۲ جلدی صحیفه امام یک کلمه در این خصوص وجود ندارد؟ حتی خود آقایان منتظری و سید مهدی هاشمی در اعترافات و خاطر‌اتشان یک کلمه نگفته‌اند که امام به او چنین مسئولیتی داده است. اگر بود آنها بهتر و زودتر از این موضوع به نفع خود بهره‌برداری می‌کردند. آقای هاشمی رفسنجانی به خاطر دل بستگی شخصی و خانوادگی که به منتظری داشته و نقش پررنگی که در تأیید مرجعیت و انتخاب او به عنوان قائم‌مقام رهبری ایفا کرده - و از این بابت به شدت مورد نقد است - در جای جای خاطرات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود، خطاهای منتظری را توجیه و فرافکنی می‌کند.

۲. پرونده سید مهدی هاشمی، ج ۵، ص ۷۵۰.



یکی از جنایاتی که باند مهدی هاشمی مرتکب شد، قتل مرحوم بحرینی بود که در اوایل انقلاب [سال ۱۳۵۸] رخ داد و بنده در سفری که به همراه آیت‌الله مهدوی کنی - که در آن ایام ریاست کمیته‌های انقلاب را به عهده داشتند - به اصفهان رفته بودم، در ریز جریان این جنایت قرار گرفتم و حتی حکم قتل آن مرحوم را که توسط سران این باند صادر شده بود، مشاهده کردم. این دستور شکل عجیبی داشت و در آن آمده بود: هر جا که بحرینی را دیدید، به هر نحو که توانستید او را سر به نیست کنید.

در آنجا یکی از دوستان اصفهانی به من گفت: «اگر شما قول بدهی که اسناد را به دست حضرت امام برسانی، من حاضرم موارد ذی‌قیمتی را از این باند مخوف در اختیار شما قرار دهم.»

پذیرفتم که این کار را انجام دهم. فرد مزبور مجدداً اهمیت مسئله را به این نحو به من یادآوری کرد که اگر این اسناد به دست افراد غیر صالح بیفتد، می‌تواند برای ما دردسر تولید کند. من هم بار دیگر قول دادم که آنها را بی‌کم و کاست در اختیار امام قرار دهم. پس از مدت کوتاهی دوست اصفهانی ما جزوه‌ای در حدود صد صفحه برای من آورد که حاوی نکات تازه‌ای راجع به باند مهدی هاشمی بود. در آن جزوه، نامه‌ها و دستورات باند مزبور در زمینه‌های مختلف گردآوری شده بود و من بعد از آن تأسف خوردم که چرا نسخه‌ای از آن برای خودم فتوکپی نگرفتم. تنها در خلال بازگشت به قم و تحویل جزوه به حضرت امام که در آن مقطع در قم به سر می‌برد،^۱ موفق شدم جزوه مزبور را تورق کنم و با برخی از مفاسد و جنایات و کارهای خلاف این گروه آشنا شوم. وقتی در قم به خدمت امام که در منزل ما اقامت داشتند، رسیدم، جزوه را به ایشان دادم. امام فرمودند: «من در جریان کارها و فعالیت‌های این گروه هستم و با سوابق آنها آشنایی دارم. با این حال این جزوه هم بد نیست.»

ظاهراً حضرت امام پس از مطالعه اسناد مزبور به اطلاعات تازه‌تری در مورد مهدی هاشمی و باند تبهکار وی رسیده بودند و بعد از آن در مقام گفت‌وگو با آقای منتظری و موارد دیگر با قاطعیت بیشتری بر خورد می‌کردند و اسناد مزبور در حال حاضر ظاهراً در اختیار مؤسسه تنظیم و

۱. امام خمینی بعد از پیروزی انقلاب از روز پنجشنبه ۱۰ اسفند سال ۱۳۵۷ تا سوم بهمن سال ۱۳۵۸ ساکن قم بودند.

نشر آثار امام خمینی است. بنده شخصاً چند بار با آقای منتظری بر سر قضیه مهدی هاشمی جر و بحث کرده‌ام و بر سر ایشان فریاد کشیده‌ام.^۱

یکی از خلاف‌های سید مهدی هاشمی انتقال اسلحه به افغانستان و ایجاد درگیری و برادر کشی بود. طوری که صدای اعتراض مبارزان افغان در آمد. به گفته آیت‌الله محمد یزدی، «آقایان افغانه از دست او شاکی شدند و نزد من آمدند و گفتند این شخص به جای آن که کمکی به ما بکند، سلاح‌ها را از ایران به آنجا می‌برد و برادر کشی راه می‌اندازد... ما خدمت قائم مقام رهبری [منتظری] رفتیم و این مطالب را به ایشان اطلاع دادیم؛ ولی نپذیرفتند و طوری راجع به سید مهدی صحبت کردند که انگار او یک پیغمبر است.»^۲

دستور امام در سال‌های اول انقلاب

برای اطلاع بیشتر از سوابق فعالیت‌های خلاف سید مهدی هاشمی در سال‌های اول انقلاب، مطالعه گزارش رئیس سابق واحد اطلاعات سپاه پاسداران کشور حائز اهمیت است:

پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، فرماندهی سپاه پاسداران نیز تغییر کرد. اولین جلسه شورای عالی سپاه با ترکیب جدید در حضور حضرت امام تشکیل شد (در سال ۱۳۶۱). در این جلسه افرادی چون شهید محلاتی، فرمانده سپاه و مسئولان واحدهای مختلف سپاه حضور داشتند. مهدی هاشمی نیز، که با توصیه و حمایت کسانی چون آقای منتظری و شهید محمد منتظری مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه را بر عهده گرفته بود، در این جلسه شرکت داشت. افراد حاضر خدمت امام معرفی شدند و هر یک از مسئولان واحدها گزارشی از موضوع، شیوه کار خود و... ارائه کردند. حضرت امام گزارش‌ها را شنیده و مطالبی می‌فرمودند.

مهدی هاشمی، ضمن گزارش خود، به شیوه صدور انقلاب و... اشاره کرد. حضرت امام پس از صحبت‌های مهدی هاشمی مطالبی را عنوان فرمودند که عمدتاً رد نظرات او بود. لحن حضرت امام در عدم تأیید و نارضایتی از او به حدی آشکار و صریح بود که سبب تعجب همگان و ناراحتی مهدی هاشمی شد.

در بخش پایانی جلسه، چند تن از حاضران، به منظور ارائه گزارشی سری

۱. خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، همان، ص ۵۲۱.

۲. همان.

از اوضاع کشور، نزد حضرت امام ماندند. من نیز به عنوان مسئول واحد اطلاعات سپاه جزء این جمع بودم. حضرت امام فرمودند: «مواظب مهدی هاشمی باشید.»

از بر خورد قاطع و در عین حال روشنگرانه حضرت امام با مهدی هاشمی این احساس در ما شکل گرفت که از دیدگاه ایشان، مهدی هاشمی فردی سالم و قابل اعتماد نیست. نفوذ مهدی هاشمی و همفکران او در دستگاه‌های مختلف و در پناه حمایت‌های آقای منتظری و بیت ایشان، موقعیت مستحکمی را برای مهدی هاشمی به وجود آورده بود. حتی پس از تصویب اساسنامه سپاه در مجلس شورای اسلامی، بر کناری او از مسئولیت واحد نهضت‌ها با زحمت زیاد انجام شد. (در اساسنامه جدید، تشکیلاتی به نام واحد نهضت‌ها به رسمیت شناخته نشده بود). با این همه، او از فعالیت‌های خود دست برنداشت و با اتکاء و استناد به حکم آقای منتظری، کارهای خود را از طریق تشکیلاتی غیر علنی ادامه داد. اسناد، لوازم، وسایل، سلاح‌ها و همه امکانات واحد نهضت‌ها توسط مهدی هاشمی و همفکران او از سپاه خارج و به مراکز مورد نظر آنان انتقال یافت. این عمل غیرقانونی خدمت حضرت امام گزارش شد. تهران و قم و اصفهان، سه مرکز عمده فعالیت‌های مهدی هاشمی و همفکران او بود. به این خاطر مهدی هاشمی بی‌میل نبود که امورات سپاه در این سه نقطه به شکلی مختل شده و در حاکمیت ایادی او قرار گیرد. تشنج در سپاه اصفهان، از نمونه‌های تبلور این تمایل بود. ایادی او یکی از طرفین این درگیری‌ها بودند که حتی در تشنجات سطح شهر اصفهان نیز دست داشتند.

با توجه به نفوذ مهدی هاشمی در اصفهان، قهدریجان-زادگاه وی- و سپاه آن شهر، مقرر شد تغییرات و اصلاحاتی در مدیریت سپاه صورت گیرد. در حوالی نیمه دی‌ماه ۱۳۶۲، با نظر مبارک حضرت امام (و در چهار چوب اقدامات حضرت ایشان درباره قضایای اصفهان که اخبار آن به ایشان رسیده بود) قرار شد که به اصفهان عزیمت نمایم. پیش از عزیمت به اصفهان و برای کسب اطلاع از نظر آقای منتظری عازم قم شدم. دیداری خصوصی بود و ایشان به مجرد طرح مسئله از سوی من، ضمن ابراز علاقه به این جانب، مرا از رفتن به مأموریت فرماندهی منطقه ۲ کشور بازداشت.





منبع اطلاعات ایشان درباره موضوع چه بود؟ آگاهی‌های ایشان اطلاعاتی جهت یافته بود که توسط جریان حاکم بر سپاه اصفهان، جریان مهدی هاشمی، در اختیار ایشان قرار گرفته بود. آنان مایل بودند فردی عهده‌دار مسئولیت سپاه اصفهان شود که افراد مسئول در کارهای کلیدی سپاه، خصوصاً واحد اطلاعات را (که از جریان مهدی هاشمی بود)، ابقاء و تقویت کنند. در این صورت بود که جریان‌ات در کنترل ایشان باقی می‌ماند.

پس از برخورد و مخالفت آقای منتظری با عزیمت اینجانب به اصفهان - که مورد نظر و تأکید حضرت امام بود - گزارشی تهیه و خدمت حضرت امام ارسال شد. ایشان پس از شنیدن موضوع بر انجام مأموریت و عزیمت اینجانب به اصفهان تأکید کردند. پس از این که مهیای رفتن شدم، به همراه شهید محلاتی به خدمت حضرت امام رسیدیم. ایشان مطالبی را فرمودند که بخشی از آن به شرح زیر است:

«اصفهان مردم خوب و متدینی دارد. آقایان که می‌روند آنجا توجه داشته باشند که به هیچ کس گرایش پیدا نکنند و سعی کنند سپاه مستقل باشد. البته نسبت به همه با صمیمیت برخورد کنید، سعی کنید اختلاف نظرها را در تمام جاها به سپاه نکشانید. توجه اصلیتان به جنگ باشد و سعی کنید مردم را دلگرم کنید، و امیدوارم موفق باشید تا کارها خوب انجام گیرد.»

پس از چندی با شیطنت‌ها و مداخله‌های مهدی هاشمی و همفکران او در امور داخلی سپاه [اصفهان] به ویژه در برخی از مناطق، مانند قهدریجان مواجه شدیم. در ملاقاتی که حدوداً سه ماه بعد از عزیمت به اصفهان [در فروردین سال ۱۳۶۳] با حضرت امام انجام شد، گزارشی از مسائل اصفهان و از جمله فعالیت‌های جریان مهدی هاشمی را ارائه کردیم. حضرت امام پرسیدند: آیا مهدی هاشمی با آقای منتظری و بیت ایشان هم رفت و آمد دارد؟ ایشان در ادامه جلسه چنین دستور دادند: در مورد فعالیت اینها [مهدی هاشمی و جریان او] کنترل داشته باشید و آنها را زیر نظر داشته باشید، اینها باید قلع و قمع شوند.

حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - در حین ادای این جملات بسیار جدی و ناراحت به نظر می‌رسیدند. لحن ایشان به ویژه هنگام گفتن «اینها باید قلع و قمع شوند»، نمایانگر این بود که حضرت امام توطئه‌ای شدید را

علیه انقلاب از سوی این جریان احساس می کنند.

پس از این ملاقات بود که با وجود مشکلات و موانع بسیار گزارشی از فعالیت‌های غیرمجاز، انحرافی و غیرقانونی مهدی هاشمی و هم‌قطاران او، مربوط به پیش و پس از انقلاب به ویژه جریان قتل‌ها، اعضا و افراد گروه او و... تهیه و خدمت حضرت امام ارسال شد.^۱

آیت‌الله منتظری: همه بی خود می گویند!

در سال ۱۳۶۳ وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران با تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان تشکیل شد. از آن پس پیگیری پرونده و مراقبت از سید مهدی هاشمی که پیش از آن به عهده سپاه پاسداران بود به وزارت اطلاعات محول شد. آقای محمد محمدی ری شهری وزیر اطلاعات آن زمان در خاطراتش می نویسد:

نخستین بار که موضوع سید مهدی هاشمی را با آقای منتظری مطرح کردم، روزهای پایانی سال ۱۳۶۴ بود. [او تازه حدود چهار ماه بود که قائم مقام رهبری شده بود.] در ملاقاتی که در اتاق مطالعه ایشان برگزار شد تلاش کردم ماجرای مهدی هاشمی را به میان کشیده و با ایشان در این باره گفت‌وگو کنم. خلاصه کلام این بود: ارتباط مهدی هاشمی و همکاران او با بیت شما در شرایطی که همه مسئولان و دوستان و خطوط سیاسی وفادار به انقلاب با آنان مخالفت می کنند، ممکن است چندان به مصلحت شما نباشد. جناح‌های سیاسی موجود، دفتر تبلیغات، جامعه مدرسین و... حتی آقای هاشمی رفسنجانی نیز به این رابطه خوش بین نیستند... منتظری پرسید: آقای هاشمی هم؟! پاسخ دادم: آری. ایشان بسیار محکم گفت: همه آنها بی خود می گویند! من به او اطمینان دارم. من او را از کودکی می شناسم. با ما هم پیاله بود و با محمد ما بود و از شما چه پنهان که من، به اینها کمک می کنم تا سلاح بخرند.

ادامه بحث را مصلحت ندانستم. حتی در موقع خداحافظی گفتند: شما هم شک نکن و به او اعتماد داشته باش!

واقعاً عجیب بود. حضرت امام هیچ کس را به طور مطلق تأیید نمی کند. چگونه آقای منتظری چنین بی حد و مرز و به نحو مطلق، مهدی هاشمی را

۱. محمد محمدی ری شهری، همان، ص ۲۸-۲۶.





تأیید می‌نماید؟ آن‌هم در مقابل مخالفت تقریباً تمامی یاران اصیل انقلاب؟! حضرت امام از سپاه می‌خواهند که مهدی هاشمی را به عنوان مظنون تحت نظر قرار دهند و آقای منتظری از من می‌خواهند به او اعتماد کنم!^۱ آقای ری‌شهری در ادامه می‌گوید:

در اوایل سال ۱۳۶۵ اوراقی بر ضد یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی پخش شد. تحقیقات انجام شده نشان می‌داد که مهدی هاشمی، پیش از پیروزی انقلاب، گزارش‌هایی بر ضد وی به ساواک داده است. برای روشن شدن موضوع، پرونده مهدی هاشمی را از اداره کل اطلاعات اصفهان خواستم. با ملاحظه پرونده مهدی هاشمی به مطلب مهمتری رسیدم و آن این که نقش وی در قتل مرحوم آقای شمس‌آبادی قطعی است. علاوه بر این او با ساواک رژیم شاه همکاری داشته است... مطمئن بودم اگر آقای منتظری بفهمد که مهدی هاشمی در قتل مرحوم شمس‌آبادی نقش و با ساواک همکاری داشته، متأثر می‌شود و لاقفل دست از حمایت وی بر خواهد داشت.

با این تصور خام به ملاقات آقای منتظری رفتم و رونوشت بخشی از اسناد موجود در پرونده مهدی هاشمی را در اختیار ایشان گذاشتم. اما با کمال تعجب، نه تنها تأثیری در ایشان مشاهده نکردم، بلکه دیدم ایشان همکاری وی را با ساواک به دلیل این که تحت فشار بوده توجیه می‌کند. باری این دیدار هیچ نتیجه‌ای نداشت، اما ایشان اسناد یاد شده را نزد خود نگه داشت. نکته قابل توجه این که من از ایشان تقاضا کردم اسناد مذکور را در اختیار سید مهدی هاشمی قرار ندهد، ولی بعدها معلوم شد که در اختیار وی قرار گرفته است.^۲

سید مهدی هاشمی نه تنها در قتل‌های سیاسی قبل از انقلاب در منطقه اصفهان دست داشت، بلکه در درگیری خونین دو نهاد سپاه و کمیته نیز بعد از انقلاب در مناطق فلاورجان و قهدریجان (استان اصفهان) دخیل بود. سردار یوسف فروتن فرمانده وقت سپاه منطقه سه کشور در این زمینه می‌گوید:

برای من کاملاً ثابت شده بود که گزارش‌های کذب به آیت‌الله منتظری

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *سنجه انصاف*، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۱، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۶-۵۵.

می‌رسد و او قدرت تجزیه و تحلیل ندارد. به عنوان نمونه در مورد سید مهدی هاشمی (برادر دامادش) من با دلیل به آیت‌الله منتظری عرض کردم در رابطه با قضیه درگیری فلاورجان و قهدریجان - که یازده نفر کشته شدند - سید مهدی نقش داشت. عوامل او بودند که این فاجعه را به بار آوردند. ایشان با صراحت می‌گفت دروغ است. شما با سید مهدی دشمنی می‌کنید که این حرف‌ها را می‌زنید.

هر چه من سعی کردم از اول نیز گزارش بدهم و بگویم سه روز من و استاندار و نماینده آقای طاهری بین این دو گروه بست نشستیم تا توانستیم درگیری را متوقف کنیم، او قبول نکرد که نکرد؛ و نهایتاً کار سید مهدی به اعدام انجامید. با این وجود هنوز هم نمی‌توانست قبول کند. اصلاً در ذهنش خطور نمی‌کرد که سید مهدی مشکل زیربنایی دارد.^۱

جرایم سید مهدی هاشمی

- سید مهدی هاشمی و باندش از سال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۶۵ - که توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دستگیر و متلاشی شدند - جرایم زیادی مرتکب شده بودند. از جمله:
۱. همکاری با ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت رژیم پهلوی
 ۲. دعا برای خانواده سلطنتی شاه و تمجید از حزب رستاخیز و انقلاب سفید شاه
 ۳. قتل آیت‌الله شمس‌آبادی
 ۴. قتل حجت‌الاسلام سید اسماعیل حسینی
 ۵. قتل حجت‌الاسلام شیخ قنبرعلی صفرزاده
 ۶. قتل جهان سلطان آقایی، رمضان مهدیزاده. مهدی نوروزی کودک دوازده ساله، محسن موسوی بیدآبادی کودک چهار ساله و قتل آقای قنبرعلی فانی
 ۷. قتل مهندس امیرعباس بحرینیان مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی اصفهان
 ۸. قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش و قتل‌های دیگر
 ۹. دستور اختفاء مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره
 ۱۰. تحریک سپاه لنجان و سپاه‌های خمینی‌شهر، در چه و مبار که به اتحاد و ایستادگی در مقابل سپاه اصفهان و کشته شدن یازده نفر
 ۱۱. جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلای افغانی علیه وزارت خارجه

۱. مصاحبه مؤلف با سردار یوسف فروتن، ۱۳۹۶/۲/۳۱.



۱۲. جعل سند ساواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان
۱۳. دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته
۱۴. انحلال سازمان نصر افغانستان و درگیری و آدم کشی در آن که منجر به کشته شدن ده‌ها افغانی شد.
۱۵. جعل اسناد دولتی
۱۶. نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده دولتی
۱۷. چاپ و نشر اعلامیه با عنوان‌های مختلف علیه مسئولین نظام و جرایم زیاد دیگر.^۱



تلاش مردم و مأموران برای یافتن اجساد مقتولان باند مهدی هاشمی

با وجود ده‌ها جرم و جنایت قطعی که سید مهدی هاشمی مرتکب شده بود، باز آیت‌الله منتظری از او دفاع می‌کرد و او را مثل یک قدیس مورد حمایت قرار می‌داد. در این میان باز هم بسیاری از مسئولان بلند پایه کشور، با صداقت و خلوص، تلاش خود را صرف حمایت از جایگاه و موقعیت آقای منتظری و نجات او از این مسیر خطرناک کردند. چنان که آیت‌الله محمدی‌ری‌شهری - وزیر وقت اطلاعات - می‌گوید:

در پیگیری پرونده مهدی هاشمی آن قدر حزم و احتیاط به کار بردیم که ممکن است خواننده در چنگ این پرسش قرار گیرد که آیا لازم بود برای موضوعاتی چنان کم‌بها، وقت حضرت امام گرفته شود و ذهن ایشان به ارایه راهنمایی‌های جزیی مشغول گردد؟ آری، برای این که به دنبال حضرت امام حرکت کرده باشیم و در ادای تکلیف، چنان که ایشان بیان کرده‌اند،

۱. سید احمد خمینی، همان، ص ۳۲؛ و بن‌بست؛ مهدی هاشمی، همان، ج ۳، صفحات مختلف.

بری از اشتباه و مصون از اعمال نظرهای فردی بمانیم، در کوچکترین موارد نیز به ایشان مراجعه می‌کردیم. در این مراجعه‌ها، حضرت ایشان نظرات ما را جویا می‌شدند و آنچه به مصلحت دیده می‌شد، عنوان می‌گشت. ملاحظات و احتیاط‌هایی که در حفظ موقعیت آقای منتظری ضروری به نظر می‌رسید آنقدر عنوان می‌شد که حتی یک بار حضرت امام فرمودند که این کار [پیگیری پرونده سید مهدی هاشمی] را اگر طرفدار آقای منتظری هم هستی باید انجام دهید.^۱

از طرفی چون خلاف‌های سید مهدی هاشمی مربوط به امنیت ملی کشور می‌شد، امام رسیدگی به آن را منحصرأ در وظایف وزارت اطلاعات می‌دید. لذا این وزارتخانه که هم از سوابق آدم‌کشی او اطلاع داشت و هم یکی از خانه‌های تیمی او را با مقدار زیادی سلاح نظامی و مواد منفجره کشف کرده بود، با مجوز امام تصمیم به بازداشت او گرفت. اما وقتی می‌خواستند سید مهدی هاشمی را دستگیر کنند، سران کشور نزد امام رفتند تا به خاطر وابستگی این شخص به منتظری، از این حکم ممانعت نمایند. ولی امام زیر بار نرفت و حتی گفت اگر منتظری هم خلاف کرده باید دستگیر شود. آیت‌الله خامنه‌ای که در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۶ به دانشکده وزارت اطلاعات رفته بود به طور خصوصی به آقای ری شهری گفت برای این که امام در دستور خود نسبت به دستگیری مهدی هاشمی تجدیدنظر کند، به ایشان گفته شد: «اگر اینها خلافکارند، آقای منتظری هم خلاف کرده، اگر اینها باید دستگیر شوند، آقای منتظری هم باید دستگیر شود.» حضرت امام در پاسخ بدون آن که از قاطعیت کلام و اراده خود بکاهد، فرمود: «اگر او هم خلاف کرده دستگیر شود.»^۲

امام برای حفظ مصلحت اسلام و انقلاب اسلامی با هیچ کس شوخی نداشت. چون او می‌دانست که قوانین جزایی فقط برای مجازات ضعیفاً تصویب نشده، بلکه اُمرا و اقویا هم باید مثل بقیه مردم در برابر جرایم خود مجازات شوند. به عبارت دیگر همه در برابر قانون یکسان هستند و هر کس غیر از این عمل کند خلاف کرده است.^۳

ادعای دروغین

البته آیت‌الله منتظری مدعی است که امام هیچ‌گاه راجع به سید مهدی تذکری به وی نداده است، که این خلاف واقع است. زیرا امام از سال ۱۳۶۲ به بعد و مخصوصاً از سال ۱۳۶۵

۱. محمد محمدی ری شهری، خاطرات سیاسی (۶۶-۱۳۶۵)، همان، ص ۱۳-۱۲.

۲. محمد محمدی ری شهری، سنجه انصاف، همان، ص ۷۰.

۳. غلامرضا خارکوهی، همان.





زمانی که سید مهدی هاشمی به جرم این قتل‌ها و رهبری گروه هدفی‌ها در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ در زندان به سر می‌برد، به گفته آقای هاشمی رفسنجانی، در آن زمان آیت‌الله منتظری از او تمجید می‌کرد، طوری که قادر است ایران را مدیریت نماید

تا فروردین سال ۱۳۶۸، با سخنرانی، به صورت حضوری، با نوشتن نامه، فرستادن پیغام شفاهی و نیز اعزام افراد مختلف، همواره تأکید و توصیه نموده‌اند که بیت خود را از شیاطین و نفوذ افراد و جریانات مخالف جمهوری اسلامی مخصوصاً از وجود سید مهدی هاشمی پاک کند، و مانع از تماس خود و نزدیکانش با منافقین، لیبرال‌ها،

مخالفین نظام و جاسوسان بیگانه شود. به طور مثال امام یک سال قبل از دستگیری سید مهدی هاشمی، افراد مختلفی را نزد منتظری فرستاد تا به او تفهیم کنند که این فرد خطرناک است و او را از خود دور سازد، اما گوش نکرد. امام، آیت‌الله طاهری اصفهانی را فرستاد که به ایشان خطر سید مهدی هاشمی را خاطر نشان و او را از بیت خود اخراج کند. ولی نه تنها نپذیرفت بلکه آقای طاهری که از علاقه‌مندان بسیار جدی منتظری بود، مبعوضش شد.^۱ علاوه بر این، افراد شناخته شده دیگری نیز از سوی امام نزد منتظری رفتند تا شاید دست از لجاجت و حمایت از طیف مهدی هاشمی بردارد، اما بی نتیجه بود. سید احمد خمینی در این زمینه می‌گوید:

آیا حضرت امام من را با آقای موسوی خوئینی خدمت شما فرستادند که آقا مهدی هاشمی ساواکی است خوبست از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟ و من آقای هادی هاشمی - برادر او - را به عنوان نماینده شما برای رسیدگی به این پرونده پیشنهاد دادم. مگر شما گوش دادی؟

امام به من فرمودند: وقتی با آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و نخست‌وزیر پیش آقای منتظری رفتید، مسئله مهدی هاشمی را مطرح کنید شاید ایشان قبول کنند و آقا مهدی را از منزلشان اخراج کنند. من مسئله را مطرح کردم و آقای رفسنجانی برای حل مسئله پیشنهاد داد که حالا که امام روی ایشان حساس‌اند خوبست جنابعالی موافقت کنید ایشان در یکی از دفاتر فرهنگی ایران در خارج از کشور خدمت کند. بعدها گفتید می‌خواهند ایشان را تبعید کنند. امام دیگر چه می‌توانستند بکنند؟^۲

۱. سید احمد خمینی، همان، ص ۴۴.

۲. همان.



نگرانی امام خمینی از ساده‌لوحی و کج‌اندیشی آیت‌الله منتظری

به گفته مرحوم سید احمد خمینی، حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم‌مقام رهبری کنار گذاشته نشده است، بلکه سه سال قبل از قضیه سید مهدی هاشمی، امام در اعلامیه خود برای خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او، دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت‌الله منتظری، تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کنند، و از همه بیشتر تلاش شخص امام بود که بی‌حاصل ماند و فقط توطئه سید مهدی هاشمی مؤثر شد. همان‌گونه که او در بازجویی خود آورده که: «طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی‌گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید.»^۱ البته حساسیت امام نسبت به بیت و دفتر منتظری به خاطر جایگاه مهم او در رهبری آینده انقلاب بود. زیرا در ساختار سیاسی کشور شخص رهبر از منزلت بسیار رفیعی برخوردار است و مهم‌ترین امور کشور مستقیم یا با واسطه زیر نظر اوست. لذا در صورتی که اطرافیان و معتمدین رهبری افرادی فاقد صلاحیت و دارای خصلت‌های ناشایست باشند، آن‌گاه حتی اگر رهبر شخصاً نیز از هوشیاری بالایی برخوردار باشد، باز هم امکان تأثیر گذاری بر وی فراهم می‌شود. از طرفی بیت و دفتر رهبری مرکز و مخزن سری‌ترین و مهم‌ترین تصمیمات و اطلاعات مملکتی به شمار می‌رود، لذا افراد حاضر در آن باید کسانی باشند که اعتماد صددرصد به آنها وجود داشته باشد. اما افراد دفتر آیت‌الله منتظری چنین نبودند، و امام نسبت به آنجا کاملاً احساس نگرانی می‌کرد.^۲

۱. همان، ص ۶۳.

۲. غلامرضا خار کوهی، همان.



سید مهدی هاشمی پس از رهایی از زندان رژیم شاه، به جای تبّه و قدردانی از نعمت آزادی که از برکت انقلاب نصیبش شده، به کژراهه خود اصرار ورزید و با آن که در نظر انقلابیون، او لااقل به عنوان یک متهم به قتل شناخته می‌شد، اما در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری آزادانه به شیطنت‌های سابق خود ادامه داد

دو نامه متفاوت

امام خمینی که می‌دید اکنون موقعیت و مقام منتظری فقط متعلق به شخص خودش نیست - چون او در سال ۱۳۶۴ از طرف مجلس خبرگان به عنوان جانشین امام انتخاب شده و قرار بود رهبر آینده این نظام شود - تمام هم و غم خود را بر نجات منتظری از این مهلکه متمرکز کرد. یکی از مهم‌ترین و شفاف‌ترین اقدامات امام در این زمینه، نامه مستدل و دلسوزانه‌ای است که او در تاریخ ۱۲ مهر سال ۱۳۶۵ - یعنی هشت روز قبل از بازداشت سید مهدی هاشمی - مستقیماً خطاب به آقای منتظری نوشت و او را در جریان امر قرار داد و سفارشات لازم را به قائم مقام خود کرد. امام در این نامه ضمن ابراز علاقه به آقای منتظری، حتی بار دیگر تعبیر «فقیه عالیقدر» را برای او به کار برد و بر عدم حمایت وی از سید مهدی هاشمی تأکید نمود و در مورد دسیسه‌های منافقین هشدار داد:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین، فقیه عالیقدر، آقای منتظری - دامت ایام بر کاته

پس از اهدای سلام و تحیت، علاقه اینجانب به جنابعالی بر خود شما روشن‌تر از دیگران است. به حسب قاعده طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک، مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران، و رنج‌های فراموش‌نشدنی جنابعالی در سال‌های طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و وجاهت و وارستگی کم‌نظیر آن جناب، و بالاتر حیثیت بلندپایه‌ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما [به عنوان رهبر آینده] فعلاً حاصل است، و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد، انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد. حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ماها واجب، و احتمال خدشه‌دار شدن آن نیز منجز است برای اهمیت بسیار آن.

با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب‌المراعه به احتمال قوی، بلکه ظن نزدیک به قطع، در معرض خطر است؛ خصوصاً با داشتن مخالفین

مؤثر در حوزه قم، که ممکن است دنبال بهانه‌ای باشند.

این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتکب چیزهایی شدند؛ بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار، از قبیل قتل، مباشرت یا تسبیحاً، و امثال آن می‌باشند. و چنین شخصی، ولو مُبراً باشد، ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است.

آنچه مسلم است و در آن پافشاری دارم، رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام او است، رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه، آن هم با پول ملت، به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش. اصولاً یک همچو اعمالی بدون دخالت دولت جرم است و باید ایشان که صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمان‌ها باشد ندارد و دخالت در حکومت است، جواب بدهد. این امر قطعی است؛ و آنچه از شما می‌خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امور است، و اگر برای شما محذور دارد، به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بی‌گناهان است سم قاتل است. باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش است قطع شود، و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند.

و آنچه مسلم است و مایه تأسف، حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌هاست که به مجرد وصول به شما، ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضاییه و غیره سفارش می‌دهید، و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستم و مورد علاقه ملت، تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید، پس از آن ترتیب اثر بدهید، تا خدای نخواست لطمه به حیثیت شما - که برگشت به حیثیت جمهوری است - نخورد.

آزادی بی‌رویه چند صد نفر منافق، به دستور هیئتی که با رقت قلب و حسن ظنشان واقع شد، آمار انفجارها و ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است. «ترحم بر پلنگ تیز دندان - ستمکاری بود بر گوسفندان».





من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است؛ و الا هیچ عکس‌عملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است. سلامت و توفیق جناب‌عالی را خواهانم. ۱۲ مهر ماه ۶۵

روح‌الله الموسوی‌الخمنی^۱

به قول مرحوم سید احمد خمینی، امام از یک سال قبل از دستگیری سید مهدی هاشمی، از هر راهی که ممکن بود تلاش کرد تا ارتباط منتظری را با این شخص قطع نماید که وقتی او دستگیر شد به عنوان عضو دفتر منتظری نباشد. ولی منتظری دست بردار نبود. با وجود این امام نامه بسیار محترمانه فوق را برای او نوشت. اما او به جای اطاعت از ولی امر و رهبر و استاد خود، نامه خصوصی امام را به اطلاع سید مهدی هاشمی رساند. این در حالی بود که سید مهدی در آن زمان توسط وزارت اطلاعات احضار شده بود، ولی هنوز آزاد بود، چون آقای منتظری از او حمایت می‌کرد و مانع دستگیری او می‌شد.

در این راستا حتی منتظری در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۱۷ - سه روز قبل از بازداشت سید مهدی هاشمی - نامه گستاخانه‌ای به حجم نه صفحه در پاسخ به نامه مؤدبانه امام نوشت که محتوایش عقده‌گشایی و کینه‌توزی بود. او سپس به سید مهدی هاشمی گفت من نامه‌ای نوشته‌ام که خواب را از چشم امام می‌گیرد! و آن قسمتی که مستقیماً در دفاع از سید مهدی بود را به اطلاع او رساند، که این دون شأن امام و قائم مقامش و برخلاف مقررات اداری و اسرار مملکتی بود.^۲

بازداشت سید مهدی هاشمی و واکنش منتظری

سرانجام پس از چند روز تأخیر، به دستور مؤکد امام، سید مهدی هاشمی در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۰ به خاطر جرایم بی‌شمار بازداشت شد. آیت‌الله منتظری در اعتراض به این

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۳۸-۱۳۷.

۲. در اینجا فرازی از نامه تند مورخ ۱۳۶۵/۷/۱۷ آقای منتظری در پاسخ به نامه محترمانه و پدرا نه امام را می‌آوریم، این نامه توسط مرحوم سید احمد خمینی در کتاب *رنج‌نامه* به طور مفصل نقد شده است. در این نامه که منتظری پنج روز بعد از نامه امام نوشته، آورده که: «افراد نهضت‌ها [آزادی‌بخش جهان] می‌آیند تا با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند، غافل از این که اصلاً امام خمینی نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند». اما سید احمد خمینی در پاسخ به آقای منتظری می‌گوید: امام با نهضت‌هایی که آقا مهدی [هاشمی] در رأسش باشد مخالف است... راستی آیا امام نهضت‌های آزادی‌بخش را جرم می‌دانستند؟... آیا ایشان در اعلامیه‌های خود از نهضت‌ها دفاع نمی‌کردند؟ آیا شعار تشکیل هسته‌های مقاومت حزب‌الله در تمام جهان مربوط به امام نبود؟... آقای منتظری در همین نامه نوشته که: «سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد، ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند.»

دستگیری درس‌ها و ملاقات‌های عمومی و خصوصی خود را تعطیل کرد و دست به اعتصاب زد و قهر نمود. عوامل بیت او و باند سید مهدی و دوستانش در قم و تهران مشغول جوسازی به نفع منتظری شدند. برخی از آنها حتی شایع کردند که در این ماجرا سید احمد خمینی مقصر است که مانع ملاقات منتظری با امام شده است. در حالی که این حرف دروغ بود، به قول آقای هاشمی رفسنجانی، او «بیشترین تلاش را برای اعتبار آقای منتظری» داشت.^۱ آقای مرتضی بنی‌فضل از قم تلفنی با آقای هاشمی رفسنجانی در زمینه قطع ملاقات‌ها و پخش خبر اعتصاب منتظری و ناراحتی طلبه‌ها در این خصوص صحبت کرد. جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز نگران اعتصاب منتظری بودند و از رئیس مجلس - آقای هاشمی رفسنجانی - خواستند تا برای پیگیری این موضوع به قم برود. او هم پذیرفت و در این خصوص با سید احمد خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای - رئیس جمهور - تلفنی مشورت کرد.^۲ در نتیجه ساعت ۳ بعد از ظهر آن روز به طرف قم حرکت کرد و به منزل منتظری رفت

→ باز سید احمد خمینی در نقد آن می‌گوید: من خواهش می‌کنم صفحه اول پرونده آقای مهدی هاشمی را در سند شماره ۱/۱۱ (ص ۲۰ اسناد) در بازجویی ایشان بخوانید تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه انقلابی بودند یا ساواکی؟ آیا دیوان عالی کشور زمان شاه بدون ساواکی بودن ایشان این عرضه و استقلال را داشته است که حکم دادگاهی را که به زور ساواک مهدی هاشمی را به سه بار اعدام محکوم کرده بود لغو کند؟ او به مناسبت ضعف نفسی که داشته است به همان صورتی که تمام مطالبش را به سر‌بازان گمنام امام زمان داده است به ساواک شاه هم تمامی اطلاعات خود را حتی اسم کسانی را که دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی و دیگران را به آنان داده بود می‌دهد و همه آنها دستگیر می‌شوند.

آقای منتظری در همین نامه ۱۳۶۵/۷/۱۷ آورده که: «من ترس از بیان حقیقت ندارم... سید مهدی را از وقتی بچه بود و با مرحوم محمد هم بحث بود و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم، پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت تعالی (امام)، هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل، تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است، و در تعهد و تقوی هم از آنان کمتر نیست...»

سید احمد خمینی در نقد آن می‌گوید: سید مهدی هاشمی در نامه‌ای برای شما در تاریخ ۱۳۶۶/۵/۷ چنین آورده: «از این که به دلایل نفسانی حضرت تعالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هويت کامل خویش را در محضر شما بازگو نکردام بسیار متأسف و شرمندهام، و به طور کلی از این که انسان آلوده به لغزش‌های فراوان و آغشته به ناخالصی‌ها و هواپرستی‌های بی‌شمار مورد توجه و عنایت شخصیتی الهی و منزله و پاک و در جوار او قرار گرفته بود عمیقاً اندوهگین و خجلت زده‌ام...»

حضرت آیت‌الله منتظری! شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی بنابر این اعترافات تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی - اجتماعی، شما را تحت تأثیر خویش قرار داده است که شما در موقعی که او برای آخرین بار می‌خواسته از شما جدا بشود او را تشویق می‌کردید که هر چه کردی بگو فلانی گفته است. [مهدی هاشمی] در صفحه ۲۳ پرونده خود... آورده است: «من از ایشان جدا شدم ولی در اندرون وجودی خود واقف بودم که چه مجسمه‌ای از شر و فساد و فتنه و انحراف مورد تأیید فقیه عالیقدر قرار گرفته است...»

حضرت آیت‌الله! [با این شواهد] آیا شما ساده‌اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟ (برای آشنایی بیشتر با محتوای این نامه و پاسخ آن، به کتاب ارزشمند «رنجنامه حجت‌الاسلام سید احمد خمینی» از صفحه ۲۵ به بعد مراجعه کنید.)

۱. اوج دفاع (کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵ اکبر هاشمی رفسنجانی)، تهران، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۹۳، ص ۳۰۵.

۲. همان.





یکی از فرماندهان اسبق سپاه اصفهان: در ملاقاتی که حدوداً سه ماه بعد از عزیمت به اصفهان [در فروردین سال ۱۳۶۳] با حضرت امام انجام شد... پرسیدند: آیا مهدی هاشمی با آقای منتظری و بیت ایشان هم رفت و آمد دارد؟ ایشان در ادامه جلسه چنین دستور دادند: در مورد فعالیت اینها [مهدی هاشمی و جریان او] کنترل داشته باشید و آنها را زیر نظر داشته باشید، اینها باید قلع و قمع شوند

و با او مذاکره نمود. شام هم مهمان او بود و ساعت حدود ۹ شب برگشت. اما منتظری حاضر به شکستن اعتصابش نشد. چون او مثل همیشه مدافع گروه سید مهدی بود و در این زمینه امام و سید احمد و وزارت اطلاعات را مقصر می دانست.

روز چهارشنبه ۲۳ مهر سال ۱۳۶۵ - اوایل شب - آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی - سران قوای

سه گانه کشور - در منزل آیت الله موسوی اردبیلی جمع بودند، بیشتر صحبت‌ها درباره منتظری و اعتصاب او بود. آقای هاشمی رفسنجانی گزارش دیدار خود را با او ارائه داد. قرار شد آیت الله خامنه‌ای - رئیس جمهور - هم فردا به قم برود و با او صحبت کند، شاید دست از اعتصاب بردارد. او فردا نزد منتظری رفت و به مذاکره پرداخت، بی اثر نبود، ولی اعتصابش هنوز برقرار بود. تاکنون تلاش‌هایی نتیجه بوده، حتی منتظری، آیت الله ابراهیم امینی را هم به منزلش راه نداده است. سران عالی رتبه کشور مشغول چاره‌اندیشی شدند. آقای هاشمی رفسنجانی می نویسد:

[صبح روز جمعه ۲۵ مهر سال ۱۳۶۵] احمد آقا [فرزند امام] آمد. درباره حل مشکل آیت الله منتظری صحبت کردیم. قرار شد از امام تقاضا کنیم که ایشان را به تهران بخواهند و به ایشان محبت نمایند. سپس تلاش شود که خاطر ایشان راضی شود. عصر احمد آقا اطلاع داد که امام دستور داده‌اند که ایشان به تهران بیایند و قرار شد شب در جلسه سران قوا هم باشند... شب آیت الله منتظری از قم آمدند. با آقایان خامنه‌ای و اردبیلی مهمان احمد آقا بودیم. امام هم شرکت کردند. به آقای منتظری خیلی محبت کردند و گفتند وجود شما برای انقلاب ضرورت دارد و حفظ اعتبار شما وظیفه همه است و دستور تعقیب گروه سید مهدی هاشمی هم به همین منظور بود که بیت شما مطهر شود. به ایشان دستور دادند که وضع خودشان را عادی کنند و دوباره عفو زندانیان را امضا نمایند. آقای منتظری نمی پذیرفتند، ولی امام اصرار کردند. نزدیک بود امام عصبانی شوند که با دخالت ماها وضع بهتر شد. امام



خیلی کوتاه آمدند و متأسفانه آقای منتظری نرم نمی‌شوند. امام یکی، دو بار صریحاً گفتند که عمرشان نزدیک به پایان است و شاید چند روز دیگر بیشتر زنده نباشند. دکترها گفته‌اند امام نباید دچار عصبانیت شوند. خیلی متأثر شدیم. ضمناً به مناسبتی فرمودند احمد آقا که آعز اشخاص در دل ایشان‌اند، اگر خطایی کند مثل دیگران او را تعقیب می‌کنند. بالأخره آقای منتظری قبول کردند که ملاقات‌ها را به طور محدود شروع کنند، ولی نپذیرفتند که مثل گذشته صحبت و سخنرانی و دخالت در امور نمایند.^۱

این جلسه در منزل سید احمد خمینی تشکیل شده بود. با این که امام بسیار با ملاحظت و محترمانه نسبت به مضرات اعتصاب منتظری با او صحبت کرد، اما گویی امام و سایر سران با دیوار آهنین صحبت می‌کردند. چرا که منتظری به خاطر بازداشت یک جنایتکار با همه حاضران با خشونت برخورد نمود. به همین جهت او زیر بار هیچ پیشنهادی نرفت.

امام به منتظری گفتند: آیا شما ماها را دشمن خود می‌دانید؟ یقیناً این را نمی‌توانید بگویید. بعد با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: من از شما خواهش می‌کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود بشوید. اما او قبول نکرد.

فرمودند: من ارادت به شما دارم، من مخلص شما هستم از این مرید و مخلص خود قبول بفرمایید و به کار خود مشغول شوید. اما منتظری با کمال خشونت گفت: لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.^۲

جو جلسه به خاطر یکدندگی آقای منتظری سنگین شد و همه را بهت زده کرد. چنین برخوردی را هیچ کس از منتظری در مقابل امام و سران نظام- رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و رئیس‌مجلس- توقع نداشت. آنها فکر نمی‌کردند کسی که خود صدها صفحه کتاب درباره وجوب اطاعت از ولی فقیه نوشته و همگان را به اطاعت از امام و ولی فقیه دعوت کرده، اکنون خودش نه تنها از دستور ولی و رهبرش، بلکه از خواهش و تمنای او هم، با صراحت سر باز می‌زند. سید احمد خمینی که در آن جلسه ناظر این رفتار منتظری بوده، می‌گوید:

در این هنگام من به دوستان نگاه کردم دیدم همگی از شرم و حیا سرهایشان را پایین انداخته‌اند و آقای خامنه‌ای اشک در چشمانشان بود،

۱. همان، ص ۳۰۹-۳۰۸.

۲. سید احمد خمینی، همان، ص ۴۵-۴۴.



با اعترافات سید مهدی هاشمی، حقانیت هشدارهای چندساله امام خمینی به منتظری و حساسیت‌های وزارت اطلاعات نسبت به بیت او آشکار شد. زیرا سید مهدی در این مصاحبه علاوه بر اقرار به آدم‌کشی‌ها و جرم‌های مختلف، از نفوذ خود در بیت آیت‌الله منتظری و مدارس حوزوی او و اطرافیانش پرده برداشت مهدی را آزاد کنند.^۲

آقای رفسنجانی و من در جلوی امام به شما گفتیم که شما قائل به ولایت فقیه هستید و به قول خودتان ۷۰۰ صفحه پیرامون آن مطلب نوشته‌اید (البته تا آن موقع).^۱ چرا گوش به حرف امام نمی‌دهید؟ باز همان جمله «لا یكلف الله نفساً» را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می‌کردند. مُسلم و سواسان خناس به شما گفته بودند که نباید کوتاه بیایید تا آقا

البته دلبستگی آقای منتظری به فرد بدنام و مجرمی مثل سید مهدی هاشمی واقعاً برای هیچ کس حتی دوستان قدیمی‌اش قابل هضم نبود.^۳ مخصوصاً که به طرق مختلف برای رهایی او تلاش می‌کرد. چنان که سید احمد خمینی می‌گوید سید هادی در تمام ملاقات‌هایش با من، روی این مطلب تأکید می‌کرد که منتظری نسبت به افراد و طیف آقا مهدی که در زندان هستند، حساس است و باید آنها آزاد شوند. خود منتظری هم دو بار همین را از من خواست. گویی تمام دین او در این طیف خلاصه شده است.^۴ پافشاری آقای منتظری بر اعتصاب، باعث شد که رسانه‌های بیگانه نیز از این موضوع تفسیرهای مغرضانه داشته باشند. رادیو بی‌بی‌سی لندن نیز، در بخش خبری ساعت ۱۹/۴۵ روز ۲۹ مهرماه سال ۱۳۶۵ اعلام کرد:

گزارش‌های رسیده از قم حاکی است به دنبال بازداشت سید مهدی هاشمی، دفتر آیت‌الله منتظری در قم چند روز تعطیل بوده، و آیت‌الله منتظری برای اعتراض به این بازداشت، هفته پیش با آیت‌الله خمینی ملاقات کرد... آیت‌الله خمینی در گذشته همیشه توانسته است خود را از مبارزات داخلی - که مایه دردسر این رژیم بود - به دور نگاه دارد. این

۱. البته منتظری بعداً این ۷۰۰ صفحه را به چند هزار صفحه رساند و در قالب یک دوره کتاب چند جلدی به نام *درسات ولایت فقیه به زبان عربی منتشر کرد.*

۲. سید احمد خمینی، همان، ص ۴۵.

۳. البته مجلس خبرگان بعد از تأیید قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری باید به وظیفه نظارتی خود درباره او عمل می‌کرد. چون رفتارهای نادرست او در مهرماه سال ۱۳۶۵ و سرپیچی مکرر او از فرامین ولی فقیه و قانون اساسی به خاطر دفاع از امیال نفسانی خودش و سید مهدی هاشمی و دامادش، کافی بود برای این که مجلس خبرگان به فوریت تشکیل جلسه بدهد و ضمن ارزیابی رفتار و مواضع او، مصوبه سال گذشته خود را لغو و منتظری را از قائم‌مقامی عزل نماید. چون این بهترین زمان برای برکناری و ختم غائله او بود.

۴. سید احمد خمینی، همان، ص ۴۷-۴۶.

درگیری می‌تواند برای آن وحدت ظاهری که آیت‌الله خمینی توانسته است وجهه آن را در جمهوری اسلامی حفظ کند، زیان آور باشد.^۱

راديو اسرائیل نیز اعلام کرد:

روز ۲۰ اکتبر [۱۹۸۶م/ دوشنبه ۲۸ مهر سال ۱۳۶۵] خبری در اختیار روزنامه/لوموند [فرانسه] و ایستگاه‌های رادیویی اپوزیسیون نهاده می‌شود، دایر بر این که آیت‌الله منتظری از سمت خود کناره‌گیری کرده است.^۲

روزنامه فرانسوی/لوموند نیز در تحلیل خود نوشت:

ابهام بسیار بزرگی بر سر نوشت آیت‌الله منتظری که از مهدی هاشمی دفاع کرد، سایه افکنده است. به گفته برخی وی ممکن است در خانه‌اش در قم محبوس باشد و برخی می‌گویند که به خانه‌اش در نجف آباد عزیمت کرده است.^۳

علاوه بر اعتصاب، آیت‌الله منتظری و تیم مشترک بیت او و بقایای باند سید مهدی هاشمی، دست به اقدام دیگری زدند و آن انتشار اطلاعیه‌ها و نامه‌های جعلی متعدد در کشور بود. آنها خبر تحصن منتظری را با تیتراژ درشت تحت عنوان «چرا ملاقات‌های قائم‌مقام رهبری لغو شده است؟» به صورت اعلامیه منتشر و چنان وانمود کردند که امام و جمهوری اسلامی زیر سؤال برود. آنها ظرف مدت دو هفته از ۲۴ مهر تا ۱۰ آبان سال ۱۳۶۵ حداقل هفت اطلاعیه در دفاع از منتظری و سید مهدی هاشمی منتشر کردند. یعنی به طور متوسط هر دو روز یک اطلاعیه. جالب این که آقای منتظری با این همه نفوذ و محبوبیت خیالی که برای سید مهدی در میان «حزب‌اللهی‌ها و جبهه‌رفته‌ها» قائل بود، هیچ کدام از اطلاعیه‌ها را به نام واقعی صادر نکردند. بلکه همه را با عناوین جعلی منتشر نمودند. این عناوین عبارت‌اند از: ۱. جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم ۲. جمعی از اساتید حوزه علمیه قم ۳. گروهی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران ۴. جمعی از طلاب حوزه علمیه قم ۵. تعدادی از نمایندگان حزب‌الله مجلس ۶. جمعی از طلاب قم ۷. حسنعلی نوری‌ها - حوزه علمیه قم.

حتی برخی از این اطلاعیه‌های جعلی در جلسات درس آقای منتظری توزیع و قرائت شد! به عبارت دیگر این اطلاعیه‌ها را، هم در بیت منتظری تدوین و تکثیر، و هم از عناوین مقدس حوزه علمیه قم و دانشجویان تهران و مجلس شورای اسلامی سوءاستفاده می‌کردند. آیت‌الله منتظری نه تنها از انتشار این اطلاعیه‌های جعلی و غیرقانونی ممانعت نکرد، بلکه در تدوین و

۱. اخبار تاریخ ۲۹ مهرماه سال ۱۳۶۵ رادیوی بی‌بی‌سی.

۲. اخبار تاریخ ۱۰ آبان سال ۱۳۶۵، رادیو اسرائیل.

۳. خبر تاریخ ۱۵ آبان سال ۱۳۶۵، روزنامه/لوموند.





با وجود همه جار و جنجال‌هایی که رژیم پهلوی در هنگام دستگیری و محاکمه گروه هدفی‌ها به راه انداخت و شش نفر از آنها نیز از جمله سید مهدی هاشمی محکوم به اعدام شده بودند، ولی هیچ یک از اعضای این شبکه تروریستی اعدام نشدند. این امر، هم موجب ناامیدی مردم از دستگاه قضایی و امنیتی رژیم شده بود و هم موجب فعال شدن بقایای این باند در اصفهان

انتشار آنها کمک فکری و مساعدت تدارکاتی و مالی مثل دادن دستگاه تکثیر و تایپ و امکان توزیع با همراهی فرزندان‌ش نمود و به آنها گفت من وظیفه خود را در این اعتراض‌ها انجام دادم شما هم انجام بدهید.

امام با مطالعه این اعلامیه‌ها به خوبی دست‌های عملیاتی را رو کرد و تهیه‌کنندگان آنها را افراد ضد انقلاب و منحرف وابسته به سید مهدی هاشمی دانست و انتشار آنها را دلیل مستقلی بر انحرافشان از انقلاب و اسلام

معرفی کرد.^۱

اعترافات تلویزیونی سید مهدی و التهاب سیاسی

آقای منتظری در آن سال‌ها چنان مجذوب سید مهدی هاشمی بود که به هیچ یک از تذکرات صادقانه امام و دلسوزان انقلاب توجه نمی‌کرد و همه تذکرات را ناشی از بدفهمی و توطئه‌گری می‌پنداشت.^۲ در حالی که جرایم سید مهدی هاشمی قبل و بعد از پیروزی انقلاب تا سال ۱۳۶۵ آنقدر زیاد بود که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذاشت. لذا وزارت اطلاعات طبق دستور امام با جدیت به این پرونده رسیدگی نمود. تا این که سید مهدی هاشمی، زبان به اعتراف گشود و روز سه‌شنبه ۱۸ آذر سال ۱۳۶۵ مصاحبه اعترافات سید مهدی هاشمی از صدا و سیمای ایران پخش شد و فردای آن روز در مطبوعات و رسانه‌های داخلی و خارجی منتشر گردید. اما قبل از پخش آن در صدا و سیما، وقتی آقای منتظری از موضوع مطلع شد، به آقای هاشمی رفسنجانی پیغام داد اگر این مصاحبه پخش شود من موضع‌گیری خواهم کرد و علیه وزارت اطلاعات سخنرانی می‌کنم و اعلامیه خواهم داد. اگر شما بخواهید می‌توانید جلوی این اقدام را بگیرید. به دنبال آن آقای هاشمی رفسنجانی صبح روز ۱۸ آذر به قم نزد آقای منتظری رفت. اما این تلاش‌هایی فایده بود، زیرا این مصاحبه به دستور امام باید پخش می‌شد. در نتیجه آن روز - هنگام شب - اعترافات سید مهدی هاشمی به طور مشروح پخش گردید. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود تصریح می‌کند:

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *سنجه انصاف*، همان، ص ۳۲۶.

۲. پاسداشت حقیقت، *بازخوانی خاطرات آیت‌الله منتظری*، تهران، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۱۳۸۱.

پس از دستگیری سید مهدی هاشمی خبر رسید که قرار است مصاحبه او از تلویزیون پخش شود. این امر موجب نگرانی آیت‌الله منتظری شده بود...^۱ مصاحبه سید مهدی را از رادیوی ماشین گوش دادم. چیزهایی در مورد بیت و مدارس و کتابخانه سیاسی ایشان گفتم که به نفع آیت‌الله منتظری نبود.^۲

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب عبدالمسلم نوری سرور وزیر اطلاعات

با توجع و کمال احترام و با درود سرافرازان شده است و با توجه به جرم و عهده‌های که بر ما
 مختلف از اول خرداد ماه در تهران و در مشهد و در سایر شهرات و مراکز گوناگون که در آنها
 سرافرازی را میسر نکرده‌ام و در استماع است و بر خلاف آنکه در تهران و مشهد و سایر شهرات
 جمیع جوانان این امر با کمال وقت و مصاف رسیدگی نماید و افراد هم را که از سرانگیم گروه
 محسوب می‌شود و نیز افرادی را که در استماع کذب و قضا بر می‌گردند و دست‌آورد استیفاء
 و بهر است که این امر چون مربوط به مسلم و بهتدب و اخلاق است و تحقیق آن در تمام وزارت‌ها
 کشور می‌باشد باید تا کی که کم‌کم به هر دو طرف تفادیت معلوم ما و مردم و نیز همان اداره که
 ظاهر و بجز این که بندگی است و نسبت به این که در آن انجام شده است و مدارک را
 حاضر و ناظر بماند که این امر عبادت است که در آن بجا مانده و در آسمان است که در اول خرداد ماه
 رضی‌کنند و مسلم رضی‌کنند
 ۱۳۶۵/۸/۱۵
 روح الهی

دستور امام به وزیر اطلاعات وقت در خصوص باند مهدی هاشمی

۱. اوج دفاع (کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵ اکبر هاشمی رفسنجانی)، همان، ص ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۷۰.





با وجود این همه جنایاتی که سید مهدی هاشمی مرتکب شد و در دادگاه نیز ثابت گردید، باز آیت‌الله منتظری او را «مفسد و مجرم» نمی‌دانست! بلکه فردی انقلابی، حزب‌اللهی، با اعتقاد، قابل عفو و طرفدار امام می‌دانست! به همین جهت تا آخرین لحظه از او دفاع کرد

سید مهدی هاشمی در این مصاحبه علاوه بر تشریح قتل‌هایی که قبل از انقلاب مرتکب شده، مخصوصاً قتل آقای شمس‌آبادی، به خودسری‌های خود در سپاه پاسداران و واحد نهضت‌های آزادی‌بخش نیز پرداخت. همچنین او دو موضوع مهم را نیز در ارتباط با آیت‌الله منتظری تشریح نمود که خیلی حساس بود:

موضوع اول درباره نفوذ خودش در حوزه‌های علمیه و کتابخانه سیاسی تحت نظر آقای منتظری است. سید مهدی هاشمی با اشاره به این که وقتی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم می‌خواست بر مدارس حوزوی مسلط شود، ما این سیستم را قبول نداشتیم، و همزمان آقای منتظری مدارس جدید خود را تأسیس کرد و این مدارس رسماً آغاز به کار نمودند، گفت:

ما حس کردیم که از طریق این مدارس [منتظری] می‌توانیم آن افکار و اندیشه‌هایمان را به نحو احسن در کشور عملی بکنیم، و لذا من خودم را نزدیک کردم به جریان این مدارس. در این جمله عرض کنم که مدارس ذاتاً یک جای مقدسی بود که فقیه عالقدر اعلام کردند، منتها من که آن همه آلودگی فکری و عملی داشتم و من با این تفکرات اشتباه خودم نمی‌بایست به آن نزدیک می‌شدم، ولی در آن جو عمل‌زدگی نزدیک شدم به مسئله مدارس. [به طوری که] بعضی از مسئولین این مدارس را خود من پیشنهاد می‌دادم، مثل آقای کیمیایی که به پیشنهاد من مسئول مدرسه شد. بعضی مسئولیت‌های مدارس را به هم‌فکر خودم می‌دادم و برای این که آن افکار خودمان را بر کشور جامه عمل ببوشانیم، احساس کردیم که باید شورایی تشکیل شود برای مدیریت و برنامه‌ریزی این مدارس؛ و لذا من از جناب آقای کیمیایی و آقای صلواتی و همچنین آقایان محمودی و صفوی و جناب آقای شکوری دعوت کردم. با خودم می‌نشستیم هر دو، سه هفته یک‌بار، و مسائل مدارس را مطرح می‌کردیم. کتابخانه سیاسی قبلاً در دفتر تبلیغات [وابسته به حوزه علمیه قم] بود و بعداً اختلافی بروز کرد بین آقای محمودی [مسئول کتابخانه] و دفتر تبلیغات، و بعد از این که ما دیدیم این اختلاف به جایی نمی‌رسد و آقای محمودی هم‌فکر ما بود... جلبش کردیم به

جلسات خودمان و در آن جلسات او هم شرکت می کرد. بنابراین در این جلسات ما حس می کردیم باید مدیریت مدارس و کتابخانه سیاسی را در حوزه با نظر آیت الله منتظری ما هدایت بکنیم.^۱

موضوع دوم این بود که سید مهدی هاشمی در این اعترافات به نفوذ و القای افکار شیطانی خود در بیت و ذهن منتظری پرداخت و گفت:

در اینجا یک محور دیگری که باید به آن اشاره کنم و آن هم یک نقطه عطفی است در بازشناسی و بازیابی اشتباهات خودم و انحرافات خودم [این بود که می خواستم] مسئله دفتر فقیه عالیقدر را به عنوان یک پایگاه برای تحقق اهداف خودم، اهدافی که به آن ایمان داشتم و فکر می کردم اهداف حق مطلق است، انتخاب بکنم. زمینه هایی که مثبت بود و من را در این تخیل، یاری می کرد، چند چیز بود:

اول آن که مسئول دفتر [منتظری]، برادر من بود و آن رابطه و اعتماد متقابلی که بین من و اخوی [سید هادی هاشمی] وجود داشت، این زمینه پارامتر مثبتی بود که مرا در این فکر موفق بکند.

از آن طرف، فقیه عالیقدر از سال های خیلی دور [به من] اعتماد داشتند و این اعتماد را من یک پارامتر مثبتی در جهت اهداف خودم می دانستم. سوم این که آقا سعید، فرزند آیت الله [منتظری] هم با ما همدلی و هماهنگی داشت.

از آن طرف، تعدادی از دوستان هم، از قدیم و جدید در دفتر [منتظری] وجود داشتند.

از طرف دیگر، در شخص فقیه عالیقدر، من یک سلسله رهنمودهایی را می دیدم که ایشان دارند که اینها را برای آینده کشور، کارساز و طلیعه خوشبختی آینده می دانستم.

اینها، مجموعاً عوامل مثبتی بود که من را جذب کرد به طرف این که دفتر [منتظری] را تصور کنم که پایگاه من است و من می توانم از طریق دفتر [او]، تمایلاتم را جامه عمل بپوشانم.

مسئله چهارم، یک سلسله از نیروهای کشور بودند. همفکران ما در سراسر کشور که به ما مراجعه می کردند و مراجعات داشتند به دفتر [منتظری]،

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۵/۹/۱۹، ص ۱۱.



از طریق ما انجام می‌گرفت بعضی از آن، و ما هم در این رابطه با دفتر، رفت و آمد می‌کردیم.

از آن طرف، ملاقات‌های حضوری که با فقیه عالیقدر داشتم من - که حضوراً مسئله را گزارش بدهم یا به طور کتبی خدمتشان بنویسم - این هم یک عاملی بود که ما را با دفتر [منتظری]، مربوط می‌کرد.

از آن طرف تماس خود را با اخوی [یعنی سید هادی] بیشتر می‌کردم برای تحلیل و بحث و بررسی، که چه باید کرد؟

از آن طرف، گزارشاتی به آقا [منتظری] می‌نوشتم که معتقد بودم کارساز است، و در همین جا باید عرض کنم من با گزارشاتی که به آقا می‌نوشتم، در حقیقت، از اعتماد پاک و بی‌شائبه فقیه عالیقدر نسبت به خودم سوءاستفاده کردم. من می‌خواستم با نوشتن این نامه‌ها و گزارشات به خدمت ایشان، در حقیقت افکار خودم را القا کنم و خط بدهم...^۱

دو روز بعد از پخش این مصاحبه، دفتر آیت‌الله منتظری در اطلاعیه‌ای هر گونه دخالت سید مهدی هاشمی در دفتر و مدارس ایشان را تکذیب کرد. گرچه اعترافات سید مهدی درست و صحیح بود، ولی به خاطر حفظ جایگاه منتظری به عنوان قائم‌مقام رهبری و بسته شدن دهان رادیوهای خارجی، تکذیبیه ظاهری او در رسانه‌ها منتشر شد.

امام جمعه موقت تهران - آیت‌الله امامی کاشانی - نیز در خطبه دوم نماز جمعه مورخ ۲۱ آذر سال ۱۳۶۵ ضمن تقیح جرم‌های سید مهدی هاشمی، به تعریف و تمجید زیاد از منتظری پرداخت تا جایگاه او به عنوان قائم‌مقام رهبری صدمه نبیند. امامی کاشانی گفت:

خدا به محمد و آل محمد (ص) قامت بلند و رسای امام عزیز را تا ظهور حضرت ولی‌الله‌الاعظم (عج) بر سر ما مستدام و استوار و سالم بدارد، و در عین حال آیت‌الله‌العظمی منتظری قائم‌مقام رهبری هستند و شخصیت والا و بارزش ایشان قابل تجلیل و تمجید است و این حرف‌ها [ی سید مهدی هاشمی] و اینها هم هیچ به دامن بارزش و بلند ایشان نمی‌چسبد.^۲

آیت‌الله علی مشکینی دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و رئیس مجلس خبرگان نیز در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۲۵ طی نامه‌ای خطاب به امام خمینی نوشت:

شکر گزاریم که پروردگار متعال با نعمت وجود رهبری، بحران‌های

۱. همان.

۲. همان، ۱۳۶۵/۹/۲۲، ص ۹.



مختلف انقلاب اسلامی را یکی پس از دیگری بر طرف نموده و نابسامانی‌ها را به سامان رسانده و می‌رساند. توجه به خطر گروه منحرف و توطئه‌گر «وابسته به مهدی هاشمی» و روشن کردن زیان‌ها و لطماتی که از ناحیه آنان به اسلام و مسلمین و انقلاب اسلامی و روحانیت و حوزه‌های علمیه به ویژه، حوزه علمیه قم متوجه بود، مائده‌ای است آسمانی، که امام بزرگوار در کنار پیروزی‌های بزرگ جبهه‌های جنگ تحمیلی و نیز رسوایی جهانی امریکا، به ملت شهیدپرور هدیه فرمودند.

او در پایان اظهار امیدواری کرد نسبت به جرایم و اتهامات آنان بدون اغماض و مطابق با موازین عدل اسلامی «ولو بلغ ما بلغ» رسیدگی شود. چرا که خطر گروه‌هایی که با اتکا به برداشت‌های غلط، لطمه به اسلام و نظام می‌زنند از خطر کفر و استکبار جهانی کمتر نیست.^۱ با اعترافات سید مهدی هاشمی، حقانیت هشدارهای چندساله امام خمینی به منتظری و حساسیت‌های وزارت اطلاعات نسبت به بیت او آشکار شد. زیرا سید مهدی در این مصاحبه علاوه بر اقرار به آدم‌کشی‌ها و جرم‌های مختلف، از نفوذ خود در بیت آیت‌الله منتظری و مدارس حوزوی او و اطرافیان‌ش پرده برداشت.

پس از این مصاحبه فضای عمومی کشور دیگر مثل گذشته به نفع آقای منتظری نبود. معلوم بود که مردم فهیم ایران از یک تکذیبیه سه خطی دفتر او قانع نشده‌اند و ایشان به شدت زیر سؤال رفته که چرا به چنین فرد منحرفی اجازه نفوذ در بیت و مدارس خود را داده است. در نتیجه یک هفته بعد در تاریخ ۲۴ آذر سال ۱۳۶۵ خود آیت‌الله منتظری شخصاً وارد عمل شد و بر خلاف میلش نامه‌ای به امام نوشت و ضمن تشکر از برخورد قاطع او با این جریان انحرافی، از او خواست: «جرائم و اتهامات سید مهدی هاشمی و افراد مربوط به وی، بدون اغماض و با کمال دقت، مطابق موازین عدل اسلامی - ولو بلغ ما بلغ^۲ - رسیدگی شود.»^۳ البته او این نامه را بر خلاف میلش و برای تسکین افکار عمومی و از ترس واکنش مردم صادر کرد، و گرنه راضی نبود یک لحظه سید مهدی هاشمی بازداشت شود تا چه رسد که بخواهد او را محاکمه کنند. زیرا به رغم همه جرایم سنگینی که سید مهدی تعمداً قبل و بعد از انقلاب مرتکب شده بود، باز آقای منتظری جنایات او را «اشتباهات جزئی» می‌خواند. از طرف دیگر منتظری چه این نامه را صادر می‌کرد چه نمی‌کرد، هیچ تأثیری در سرنوشت و مجازات سید مهدی نداشت.

۱. سید محسن صالح، جامعه‌مدسین حوزه علمیه قم از آغاز تا کنون، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲. یعنی به هر کجا و به هر نتیجه‌ای که برسد.

۳. محمد محمدی ری‌شهری، سنجه انصاف، همان، ص ۱۶۷.



چون طبق دستور صریح امام او بازداشت شده و به خاطر جرایمش محاکمه می‌شد.^۱

آخرین تلاش منتظری برای تبرئه سید مهدی

با وجود این همه جنایاتی که سید مهدی هاشمی مرتکب شد و در دادگاه نیز ثابت گردید، باز آیت‌الله منتظری او را «مفسد و مجرم» نمی‌دانست! بلکه فردی انقلابی، حزب‌اللهی، با اعتقاد، قابل عفو و طرفدار امام می‌دانست! به همین جهت تا آخرین لحظه از او دفاع کرد.^۲ این موضوع در نامه‌ای که آقای منتظری در تاریخ ۵ مهرماه سال ۱۳۶۶ - یک روز قبل از اعدام سید مهدی - به امام نگاشته کاملاً مشهود است. در واقع این نامه آخرین تلاش او برای لغو حکم اعدام و نجات سید مهدی هاشمی بود:

سید مهدی هر چه بود و شد، بالأخره بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد... او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست، و مادر پیر او و زن و فرزندانش خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است... او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد، و بالأخره به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هر چند در سلیقه خطا کار باشد و هست... اعدام و خونریزی بالأخره بسی کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است؛ ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.^۳

۱. غلامرضا خارکوهی، همان.

۲. مریدان سیاسی و افراطی آقای منتظری که در برابر اعترافات سید مهدی هاشمی کم آورده‌اند، هر زمان به شکلی دنبال توجیه اشتباهات منتظری هستند. برخی از آنها اخیراً اعلام کرده‌اند او بعد از بخش اعترافات سید مهدی از رسانه‌ها، دیگر از او حمایت نکرد و فقط از نظر حقوقی حمایت نمود! در حالی که این طور نیست. اولاً آقای منتظری تا زمان اعدامش، او را بهترین فرد از نظر مدیریت، پاک، صداقت و تقوا، و بهتر از همه مسئولان کشور می‌دانست و اعتقاد داشت او می‌تواند ایران را اداره نماید، فقط بز اخفش نیست. به عبارت دیگر به زعم آقای منتظری همه مسئولان بز اخفش هستند! الا سید مهدی! ثانیاً حمایت‌ها و تعریف و تمجیدهایی که منتظری قبل و بعد از بازداشت سید مهدی از او به عمل آورده، بی‌سابقه است. در واقع منتظری تنها مقام بلند پایه‌ای بود که همیشه برای حمایت از او سنگ تمام می‌گذاشت. ثالثاً هیچ یک از حمایت‌های منتظری از سید مهدی جنبه حقوقی نداشت، بلکه همه سیاسی و عاطفی بود. حتی بعد از بازداشت و بخش اعترافات مفصل او نیز منتظری چه با نامه‌نگاری و چه در ملاقات با سید احمد خمینی و سایر مسئولان به ادامه همین رویه پرداخت و یک بار مثلاً حرفی از تعیین و کیل مدافع برای او نزد، بلکه مکرر توصیه می‌کرد سید مهدی و افراد باندش را عفو و آزاد کنید! به طور نمونه اگر به نامه مورخ ۵ مهرماه سال ۱۳۶۶ منتظری که یک روز قبل از اعدامش به امام نگاشته، دقت کنید درمی‌یابید که یک کلمه جنبه حقوقی ندارد، بلکه صرفاً یک پیام سیاسی و عاطفی برای حمایت از او است.

۳. *خاطرات آیت‌الله منتظری*، اتحادیه ناشران ایرانی در اروپا، ج ۲، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱۵ - آقای منتظری این نامه را حدود ده ماه بعد از بخش مصاحبه تلویزیونی اعترافات سید مهدی هاشمی نگاشته، و با وجود اطلاع از آن همه جرایم او، باز با تمام قدرت از او دفاع کرده و در خاطراتش می‌گوید: «من پیش از مصاحبه [تلویزیونی] سید مهدی از ارتباط او با قتل‌های قه‌دریجان هیچ اطلاعی نداشتیم...» رک: *خاطرات آیت‌الله منتظری*، همان، ص ۱۳۶. او در حالی از قتل‌های سید مهدی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند که امام و وزیر اطلاعات و سایر مسئولان قبلاً بارها این موضوع را به طور شفاهی و مکتوب به او اعلام کرده بودند.

چنان که پیداست آقای منتظری نامه فوق را با ادبیاتی غیر متعارف خطاب به امام خمینی نگاشته است. با دقت در بندهای این نامه مطالب زیادی روشن می‌شود، از جمله این که منتظری، برای سید مهدی هاشمی به دروغ بیست سال سابقه مبارزاتی می‌سازد و می‌گوید: «بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.»!

منتظری، سید مهدی را با وجود کشتن بیش از صد نفر باز قابل عفو و ترحم می‌داند و معتقد است که باید از همه جنایات او چشم پوشید و او را عفو نمود! در حالی که امام خمینی هیچ‌گاه چنین افراد جنایتکاری را عفو نکرده و نمی‌کرد. با وجود این همه جرم‌هایی که سید مهدی بر ضد جمهوری اسلامی انجام داده، باز منتظری او را فردی می‌داند که «به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هر چند در سلیقه خطاکار باشد!» واقعاً چنین فرد جانی‌ای را چگونه می‌توان به عنوان فردی با اعتقاد معرفی کرد؟! آیا او با این افکار غلط و تیم‌آدم‌کش حرفه‌ای که داشت، صرفاً دچار یک «خطای سلیقه‌ای» بود؟!

به رغم همه اسناد متقن قبل و بعد از انقلاب در باره جرایم سید مهدی هاشمی، ولی آقای منتظری گویی اعتقاد به معصومیت او داشت و قبول نمی‌کرد که او تماماً این همه آدم‌کشی و جنایت را مرتکب شده است. به همین علت تنها معتقد بود که او اشتباهات جزئی مرتکب است! «ممکن است در ضمن کارش، اشتباهات جزئی هم داشته باشد»^۱ جای تعجب است که آقای منتظری، کشتن بیش از صد انسان بی‌گناه و سرقت صدها اسلحه و اسناد و اسرار مملکت را توسط یکی از بستگان خود «اشتباهات جزئی» می‌نامد!

عاقبت سید مهدی هاشمی پس از چند جلسه محاکمه و پذیرش جرم‌های خود، در تاریخ ۶ مهر سال ۱۳۶۶ اعدام شد. اما دقت در نوع رفتار آیت‌الله منتظری نشان می‌دهد که او پس از اعدام سید مهدی هاشمی تا پایان عمر مدافع او بود و به خاطر او آشکارا در مقابل رهبر انقلاب و نظام اسلامی ایستاد.^۲

۱. نامه ۱۳۶۵/۷/۱۷ منتظری به امام

۲. غلامرضا خار کوهی، همان.

